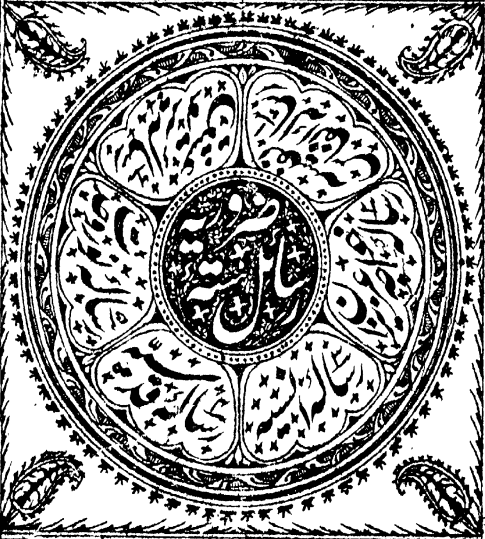


01137

اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَهٗمُؤْتَوٰن

شماره که درین آواں نیز بزرگ است قرآن مجید طبع و معرفت مستور



سوره بقره در شان علیا خط محمد و بیلد شرفان صد با تمام شامل علی خان

مطبعه مسان واقع کهدومطبعه

و بجز آن
چرا سر
بماند تعالی
لا اله الا الله
محمد و آله

ای بذات پاک الله الصمد + بود و ما ربی از یارید + ما رب جهان میستاند از سلیم +
 یار بد آرد سونار حجیم + غزیری دیگری میفرماید ع بگریر از ایشان اگر چه باشند
 خودشان **ع** بر رخ هر کس نبود داغ خلائی ز دوست + گر پدر سن بود دشمن و
 اغیارم دوست + چون این مقدمه معلوم شد دیگر پنج وقت نماز را در وقت جماعت
 باید گذارد که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در باب جماعت سبالله و تاکید بسیار
 کرده اند که **ان فی الجماعه رحمة** **ع** ما درست آنکه مرد تنهار و لطف حق
 افکند بر او پرتو + چون خفتن را بجماعت او کند بخانه بیاید توجیه قبله نشیند تا زانیکه
 خواب غلبه کند **انگاه سه نوبت کلمه شهادت و سه بار قل هو الله احد و سه بار قل**
اعوذ برب الفلق و سه بار قل اعوذ برب الناس بخواند و بر کف دست بدو بر اعضا
خود بکالد و ثواب آنرا با اهل قبور که منتظر خیر زندگان اند بخشند تا سب سائش را ایشان
میرد حق سبحان تعالی بر بخشایش رحمت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم میفرمود **ان ارحم الراحمین **ع** خدا را بران بنده بخشایش است که خلق از وجودش**
در آسایش است + بعد از آن رو بطن قبله بدست راست خواب رود هر گاه
که از خواب بیدار گردد کلمه سبحان الله تا آخر بخواند بعد از آن طهارت سازد و در شستن
هر عضو سه بار القادر گوید یا دعا یا نیک فرموده اند بعد از تمامی وضو این دعا را بخواند اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی
من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بعد از آن دو رکعت نماز شکر وضو گذارد بعد از آن
ملاحظه اوقات گذشته بخورد که از سر غفلت گذشته باشد شکر از آجا آورد و انخیز غفلت
و بیداری گذشته باشد در حسرت و عذر تقصیر او شده بازگشت حضرت حق سبحان و تعالی
بگند تا توفیق شکر زیاده شود مضمون قول حضرت حق سبحان و تعالی **شکر ذم لا ینکله**
و این کلمه بازگشت سه بار بزاری و تضرع و خشع هر چه تمام تر گوید خداوند بجزفت تو بازگشت

هر چه بدی و تقصیر که برین گذشته است از دانسته و نادانسته آشفته
 ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
 عبده ورسوله يكبار اين را نيز بگويد ابيات چون بدرگاه تو خود را در پناه
 آورده ام - يا الله العالمين بارگناه آورده ام - بهر توبه و بازخواست و توبه آورده ام -
 عجز زاری بر در عالم پناه آورده ام - من نيكويم که بودم سالها در راه تو بهرستم آن
 گره که اکنون روبرو آورده ام - چاره چيز آورده ام حقا که در گنج تو نيست - نيستی و
 حاجت و عذر و گناه آورده ام - دل و درويش و در لريش و پنجويش بهم اين همه
 بر دعوی عشقت گواه آورده ام - چشم رحمت بر کشاموی سفيد من به بين - زانکه از
 شرمندگی روی سپاه آورده ام - بعهده به نیاز تمام صديبار استغفر الله ربي
 من كل ذنب اذنبته عمدا و خطاء سرا و علانية و اتوب اليه من الذنب
 الذي اعلمه و من الذنب الذي لا اعلمه و انت علام الغيوب و تبع از ان نماز تجرد
 مشغول شود و دو رکعت نيست کرده و دوازده رکعت پرشش سلام بگذارد و دو رکعت
 اول بعد از فاتحه آية الکرسی و دو رکعت آسن از رسول بخواند و در هر رکعت سوره بقره
 بخواند و ده آيت در هر رکعت از اين هشت رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه تا انما نحن
 في الموت و دو رکعت تا و ما کنى الا عبد الله و دو رکعت تا و اية لهم الاضليلتة و دو رکعت تا
 انما حملنا و دو رکعت پنجم تا و کفر في الصور و دو رکعت ششم تا و لقد اضل منكم و دو رکعت
 هفتم تا و اتخلل و امن دون الله و دو رکعت هشتم تا آخر سوره و دو رکعت ديگر سه بار
 سوره اشخاص بخواند و اين روش خوابه يوسف ابواليوب هم دراني است که پسر سلسله
 خوابگان است قدس احد تعالی ارواحهم بعضه و در هر رکعت یک نوبت سوره بقره
 بخواند و بعد از ان دو رکعت و ديگر شسته بگذارد و مجموع در حقيقت سيزده
 رکعت می شود چه که دو رکعت نماز شسته بمنزله یک رکعت نماز است او امين شود اين

از برای آنست که ادای نماز طاق واقمشو و چرا که احد تعالی سبحانه فرودست و در کلام محمد
 آورده است هر سوره که خواند بخواند درین دو رکعت بعد از سلام آیه الکرسی و آسن الکرسی
 بخواند و این دعا نیز بخواند اللهم ارزقنا حبك وحب من يحبك وحب ما يقربنا
 اليك اللهم انصر ومن نصر الدين وانصر من نصر اهل الدين اللهم اخذل
 ومن خذل الدين واخذل من خذل اهل الدين اللهم احفظنا من العلة
 في الغربة ومن المذلة عند الشديك من الشقاوة عند الحاقمة ومن لفضي بي القربة
 اللهم زقن ظواهرنا بخدمتک ولباطننا بحببتک وقلوبنا بجمع فتک وادواحننا
 بمشاهدتک واسرارنا بما أنته جناب قدسک اللهم ارزقنا الحق حقا وارزقنا
 اتباعه وارزقنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه ولا تكلنا الى الفسنا ولا الى احد
 من خلقك طرفه عين ولا اقل من ذلك وكن لنا واليا وناصرا وحافظا وعلونا
 ومعيينا وعلى كل خير دليل وملتقا ومولى اللهم بنا انما من حضرا ومن غاب عنا وكل مؤمن
 ومؤمنة في الدارين حسنة يا واسع المغفرة اللهم طهرنا الاثيانية كما هي اللهم
 سهل علينا الجودك وليس علينا بكمهك يا اكرم الاكرام يارب الارحم الراحمين
 اللهم تب علينا حتى نتوب اليك واعصمنا حتى لا نعود وحببنا حتى نرجع
 وكره الينا الخطيئات بفضلك وكرهك يا ارحم الراحمين وصلى الله على خير
 خيره خلقه محمد واله واصحابه اجمعين وثواب ابن سيزده ركعت نماز را
 بارواح جميع اوليا وپدران و ماوران خود وجميع امت محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 به بخشند تا حق بماند تعالی عوض هر يك ركعت نماز ثواب ده ركعت نماز و در نظر
 هر يك ياد و برده و بندت + گر شام و هي سحر و بندت + هر ده بده بيا و مولا تا بر
 ورود و سلك كن + بندت + بلكه عوض هر يك بقصد بدهد و اگر خواهد به حساب بدهد
 همچنان كه حق بنا و تعالی گفته است مثل الذين ينفقون في سبيل الله كمثل

توفیق طلبه حق سبحانه تعالی چشمه دل اورا بجانب خیر کشاید و اگر تقصیر سے رو
کاتب حسنہ کاتب نامہ سیاہ را گذاردگان تقصیر الویسید باسید آنکه باشد که توبه کند
درین میان نداشت پیش آرد و بجانب حق بازگردد و بعد از آن هر کاری که داشته باشد
از نیوی و عقبنی مشغول شود اما بحق سبحانه حاضر باشد اگر نتواند به پیر خود حاضر شود
تا زمانیکه آفتاب یک نیزه برآید و در آن محل چهار رکعت نماز چاشت گذارد و در رکعت
اول بعد از فاتحه و الشمس و فطرها و در دوم والیل ذالغشتر و در سوم والضحی
و در چهارم الم نشرح و اگر در هر رکعت سه نوبت اخلاص بخواند و اگر ذوق دست
تاریک باشد در هر رکعت سوره سولانا یعقوب چرخ قدس سره
را بخواند و در هر رکعت سوره قل و سلم فرمود که هر که نماز چاشت را
در هر روز بخواند در هر روز در بهشت تقصیری از او نقره برای او بنا کند
و در هر روز در هر روز در بهشت بار الوهاب یک بگوید تا هر چه محبت غیر
از حق تعالی در دل صافی را شود و دیگر هر وقت
نماز چاشت بخواند و در هر روز و دعا کند که بخواند تا آب طریقی
در دلش جاری شود و چون وقت نماز دیگر شود آنچه اعت
ناتوانی در نماز چاشت هر وقت بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر
نماز چاشت بخواند و در هر روز در بهشت سوره سولانا یعقوب چرخ قدس سره
را بخواند و در هر رکعت سوره قل و سلم فرمود که هر که نماز چاشت را
در هر روز بخواند در هر روز در بهشت تقصیری از او نقره برای او بنا کند
و در هر روز در هر روز در بهشت بار الوهاب یک بگوید تا هر چه محبت غیر
از حق تعالی در دل صافی را شود و دیگر هر وقت
نماز چاشت بخواند و در هر روز و دعا کند که بخواند تا آب طریقی
در دلش جاری شود و چون وقت نماز دیگر شود آنچه اعت
ناتوانی در نماز چاشت هر وقت بار استغفر الله من کل ذنب تا آخر

حاصل شده و خراج کند خلاص یابد بدان اسی طالب صادق هر گاه که
 باین دولت شریف مشرف شوی ز هزار هزار زنهار که از مصاحبت و شفقت
 پر بهیز کنی بلکه گفتگو نیز بشیخ و بامریان دیگر کنی اگر چه آن شیخ هم و پیر این
 کس باشد مگر با جازت پیرو خود چرا که در نفسینه ایشان ضرر با و نقصانها
 بسیار باینکس عارض میشود پس بر طالبان این راه باید که از صحبت چنین کسان
 و از ان جماعتی که غیر از آنها باشند بطریق اولی اجتناب نمایند و علی السلام

تتم

الحمد لله العظيم والصلاة على رسول الله الكريم
 نسخة معتبرة نافعة ليعني القاسم في تاليفات حضرت كاشف الاسرار
 زبدة الابرار خواجه عبيد الله قد الاحرار قدس احد اسرار ستم لي يوم القدر
 برای افادات طالبان البين حسب اسرار شائقين جليل الطباع
 پوشيده سرت بخش دیده نظر گيان گردید
 و در دماغ ناظرين معرفت قرين هوای
 خریدار شش بسره چید احمد الله
 علی بن الامام المزیدي فقط
 کتبه محمد حسین عرف من
 عفا عنه

موسوی زنده
 این روایت است
 شایسته و هر که
 دیگر فائده



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسول محمد وآله اجمعين بدان است
 خدا را درود است و تعالی صدقاً و یقیناً و دولتاً و اقبالاً علنا جلایا که در وندۀ راه را
 ده شرط طهارت و شستن است بشرط اول آنست که باطهارت باشد و طهارت بر چهار انواع
 است طهارت ظاهریست بر طهارت باطن و طهارت دل و طهارت سر طهارت
 ظاهری معلوم خاص و عام است ولیکن در پاکی و حلالتی آب تا آنکه آنست احتیاط باید کرد
 و در پاکی جامه که اثر بسیار دارد و طهارت باطن از لقمه حرام و مشروبات حرام
 که در حدیث آمده است که هر که یک لقمه حرام خورد و چهل روز نهد فریضه او قبول
 است و نه تا فکله او نهد و عیال او مستجاب و طهارت دل از صفات ناپسندیده و از فعل غش
 و کینه و حسد و بیانت و بغض و عداوت و محبت و بیاطهار که منظور نظر خالق است
 زواعت او قبول نبود پس منظور نظر خالق تا پاک نشود. و لکن
 تا پاک نگردد و طهارت سر از توجه کردن است بفرح سبحانه بشرط
 زبان است از کلام ناشایسته و مشغول داشتن آن بقدرت
 دل و نسی منکر و اصلاح آدمیان و آموختن علم و آموختن

که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده هَلْ لَكِيبُ النَّاسِ عَلَى مَنْ خَرَمَ فِي النَّارِ الْاِحْصَاءَ
 الْمَسْتَهْمِ یعنی آدمیان که در آتش انداخته میشوند در روی از ورود هائے زبان
 ایشان ست رباعی ایند چون بنا کرد بحکمت تن و جان و در هر عضوی مصالحت کرد
 نماند که نفس در ندیده بودی ز زبان و محبوب نمیکرد بزندان و بان و چون
 هر یک رضی الله عنهما خاموشی گزید حق تعالی عیسی علیه السلام را در طفلی سخن آورد
 که قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ اِنَّمَا الْكِتَابُ چُونِ مَرْتَمِ تَنْ خَامُوشِي گزیند اگر حق تعالی
 عیسی دل با بگوئی در آرد بیچ عجیب و غریب نباشد تا هر تم تن حرفه قدسی نگزیند
 بانفوه احیا چو میسما نتوان بود و در خبرست که اهل بهشت را بیچ حسرت بزرگتر از آن
 نیست که یک لحظه برایشان گذشته باشد در دنیا که در روز حق تعالی نگفته باشند
 یا بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم صلوة گفته باشند شمر شوم خوابت و غفلت از خلق
 تا دیده در زنان نامحرم نه نگردد که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که نظر در نامحرم تیسر
 زهر آلوده است چه بددل رسد جز بپاک چه باشد چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 فرموده است النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومَةٌ مِنْ سَهْمِ الْاَبْلِيسَ ز تیر مکر شیاطین بد
 پوش و چشم هم بپاک گردی اگر تیر کارگر یابی چنانکه در زنان نامحرم نظر کردن
 حرام است در مردان خوب صورت نیز نشاید نظر کردن که حرامست قال الله تعالی
 قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَفْقَضُونَ مِنْ ابْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ مَقُولٌ

از رسول صلی الله علیه و سلم که مرعاشه صد لقیه رارضی او
 دید که نان بیرون آورده بود تا بد رویش دهد رسول صلی
 چو بیرون آوردی که او مردست ام المؤمنین رضی الله عنها
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمودند اگر او نابینا سه
 حلال دارد و یا جواز دارد نظر نامحرم کردن را خون کف

عزت نگار داشتن دست است از ناشایست گرفتن و فائده پایی از نابایست رفتن
 و فائده گوش از ناشنیدنی که جنس نفس است که دشمن ترین دشمنان است و کشاوه شدن
 درهای غیب بر دل فائده دیگر نقوش دنیا از روی آئینه دل دور کردن تا نقوش آخرت
 پر تونزد چون صافی تمام یابد نور وحدانیت در و پر تونزد اهل تجلی شود فریاد پر آرد
 رباعی زنان می خوردم که روح بیما نداشت + مسته شده ام که عقل بیما نداشت +
 دودی بمن آمد آتش در سن زد + زان شمع که آفتاب پروانه دوست شمر حک
 چهارم روزه است فائده روزه تشبه است با روحانیان و قهر کردن نفس آگاه
 است خصوصیت الصومی دانا اجزای به و ثواب بے نهایت انما اتقوا الصابون
 اجرم بغیر حساب و راه گذر شیطان را گرفتن و سه حاصل کردن که الصوم جنه من البناد
 و در دل گرسنگان شناختن و بخشودن و بدوشا و مانی رسیدن که للصائم فرحان
 فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاءه و صحت تن حاصل کردن و فائده روزه بسیار
 و بیشمار خاصه در ایام متبرکه که در ماه رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم که در حدیث
 با سند صحیح که راوی روایت کرده است و گفته است که هر دو گوشت کم باد که اگر از فلان
 نشنوده باشم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که سه روزه از ماه حرام که این چهار ماه است
 که ذکر کرده شد پنجشنبه و آدینه و شنبه بقتصد بباله عبادت در دیوان عمل کند
 ثبت گرداند تو نوبت با و انشاء الله تعالی شمر خط و حجم ذکر است و فاضله ترین او کار رفتن
 لا اله الا الله است لفظ مرتبخت وجود هر که شاهنشاه است + او را سومی عالم حقیقت
 راه است + هر نور فقیه که در دل آگاه است + دستش ز بد و نیک جهان کوتاه است + زین
 پیش دلی بود و هزار اندیشه + اکنون همه لا اله الا الله است + ای خواجهر تراغم حال جهان است
 اندیشه باغ و باغ خرمنگاه است + ما سوننگان عالم تجریم + ما را علم الا اله است +
 و مرغ ز کرد و بال و پر می باند تا پر باز کند بعد از آن پرواز که الیه یعود الکلم یک پر حضور

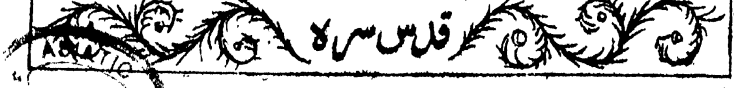
ویک پراخلاص و دیگر بدانکه حضور آگاهی باشد یعنی دانند که حق تعالی و انا و مینا و شنو است
 اگر بلند و پست میخواند و اخلاص آن بود که از کردار و گفتار و دنیا خواهد نه جاه و مال آنچه
 بر دنیا تعلق دارد و نه عقیقی طلب از بهشت و حور و قصور و انهار و شجار و شمار و در میان کر
 گوید آتی مقصود من قوی از تو ترا میخواهم رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که هر که گوید لا اله الا الله
 سیر و آید از دین او مرغی سبز و مروری بود بال سفید و کمال بزر و یاقوت بزر آید از آسمان
 تا بعرش رسد و آواز کند همچون زنبور انگبین فرمان آید او را که ساکت باش گوید چگونه
 ساکت باشم تا که گوینده من آمرزیده نشود حق تعالی فرمان فرماید آن مرغ را که ساکت
 باش که گوینده ترا آمرزیدم و ای فرشتگان شما نیز گواه باشید که سجدهات زلات گوینده این
 مرغ را بآب غضران مگو و اندیم حق تعالی هر آن جانور را بقتل و زبان گراست فرماید آتش
 خواهد صاحب خود را تا روز قیامت شود و مناسبه و وصل قنای آن جانور بیاید و دست
 گوینده خود را بگیرد و پروتا بهشت و لیکن تلقین از مردی باید گرفتن که او را
 اجازت باشد چنانکه تیر از ترکش سلطان باید گرفتن و اگر نه ترکش باید گرفتن
 قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکوا لله ذکر الکثیرا
 و خبر است که روزی هزار اندر هزار نفس زده می شود مرد را از نفس
 سوال خواهند کرد که بر چه آوردی و بر چه فرو آوردی و باس
 زهر نفس بقیامت شمار خواهد بود + گنه مکن که گنهگار خواری خواهد بود + بسا سوار
 که فرو پایاده خواهد شد + بسا پایاده که فرو سوار خواهد بود + پس بنده را
 باید که نفسهای گذشته را که بی فایده بر آورده است قضا کند و این هرست تا صاحب بیت
 نشود شایان را نشاید گفتن **س** هر کس با تو دارم در نامه چون نویسم + اسرار فاش
 کرد و از خلک سر بریده + شرط ششم نگاهداشت خاطر است و خاطر چهار قسم
 است خاطر رحمانی و خاطر ملکاتی و خاطر شیطانی و خاطر انسانی خاطر رحمانی تنبیه غفلت

و خاطر ملکاتی ترغیب طاقتست و خاطر شیطان تزیین بصیلت است و خاطر نفسانی رطابیه
 شهواتست و رنده راه را خاطر می که پیدا میشود در وقت ذکر باید که نفی کند و بکار باشد
 تاروشن شود که قبول کردن است یار و در دست و اگر نتواند تمیز کردن گنج پیدا کند امیدانی
 که نمیدانم و میدانم که میدانی آنچه خیر نیست آن که است فرماست و این و عاقلانند
 بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ارنا السبیح حقاً و ارنا الباطل باطلاً و ارنا الحقنا
 اجتنابه لا نلکنا الی الفسنا و الاقل من ذلك کما لنا و الی احوافنا و ناهنا و عوننا
 و معیننا و علی کل خیر و لیلنا و ملقنا و مؤیدنا و اربنا ائماننا و من حضرنا و من غاب عنا و کل
 مومن و مومنه فی الدارين حسنة یا و اسم المغفرة یا ارحم الراحمین شکر طهر مقدم رضا
 و اوست بحکم خدا تعالی و توکل و تفویض هم ازین بابست در سر و جو و شدت و رخا و در میان
 خوف و رجاء باید بود در جمیع احوال چون بگری و رحیمی و غفوری و ستار سخن تعالی نظر کند رجاء
 قوت گیرد و چون بقمار شود به العقاب نظر کند خوف قوت گیرد و چون نظر بوفیق شود بنده را
 رجاء پیدا شود که اگر خواست داد و اگر خواستی توفیق نداد و توفیق عزیزت بهر کس ندهند +
 و این گوهر ناسته بهر کس ندهند + و چون بتقصیر خویش نظر کند خوف پیدا شود و بنده همان
 به که بتقصیر خویش + عند بدرگاه خدا آرد + و رنده را در خانه او نیش بکشد آنکه بجا آرد +
 و خیر او در دنیا نیست که در میان خوف و رجاء باشد در جمیع احوال اگر چه در طاعتی در حضرت اولاد
 ناسن ارچه در معصیتی از اولاد آتیاس سه امین بسیار خواهد و نومیید هم مشهود اسلام و میل
 خوف و رجاء بود شکر طهر هشتم اختیار صحبت صالحانست و بچنان مفسدان و ضعیفگان را
 در پس حجاب باید بود تا نظر بر نا محرم نیفتد و نا محرم را نیز بر روی نیفتد و سخن عزیزانست
 ریاضی با هر که نشستی و نشد جمع دلت + و ز تو نه بهیذ رحمت آب و گلست + از صحبت او
 اگر تیرانگشی بهر که نکند روح عزیزین بکلت + شکر طهر نهم بیداریست و در روز نو اند بسیارست
 اول تخلق با خلاق شد که لا تاخذ لا سنة و لا نور من کفرم بچه خردت بوصول بچرا

گفتند که تخلصوا باخلاق امده . و شب خلوتخانه عاشقانست که راز و نیاز حضرت بی نیاز
عرضه میدارند بی تشویش اغیاره از صبح وجود بیچ بود عدم + آنجا که من عشق تو بودیم هم
در روز اگر که نیاجم محرم + شب هست و غمت هست مرا پیش چه غم + پرودت و سعادت
که سالکان راه یافتند در شب یافتند دولت شکیب خواجهی خیزد شب رازنده دار خفته نامینا
دولت به بیداران رسد . شرط و هم نگاهدشت تقسیمت باید که نغمه حلال و پاک بود و این
از جمله فریضه است قال صد تعالی کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که عبادت ده جز است نه جز روزی حلال طلب کردن است و باقی
همه عبادت یک جز است و حلال آنست که بوقت وزیدن او بخدای ماضی نشود و طیب
آنست که بوقت خوردن او بر نیت قوه طاعت باشد و چون حلال پاک بود اسرف نکن
سه که چرخه گرفت کلا و اشرار و از پی آن گفت و لا تسرفوا + و چون خورد باید که باذن بود
اگر بیخفت خورد همچنان بود که ذمی بے غسل خورد و لا تا کلا و اما لیدن که اسم الله علیه
ظاهر آیه تقاضی کند و چون خورد با غافلان همکاسه نشود با عی بنشین باید آن صحیح +
که چه پاکیزه تر لپید کند + آفتاب بے بان بزرگ را + ذر فایز ناپدید کند + گوهر از ناقصان
ره مطلب + زانگه این مایه کاسطه داره و باید که پزنده طعام با طهارت و با ذکر بود + سبب
نفیست و تیرگی نشود که خواجه خضر صلوات الله علیه و سلامه به نزر و یک خواجه خواجه
خواجه عبدالخالق غجدانی قدس الله تعالی روحه آمد سفره حاضر ساختند خواجه خضر
صلوات الله علیه و سلامه بخوردند و گفتند آنکس که خمیر کرده است بی طهارت بوده است
این نغمه لائق حلق بان نیست ز دنیا الله و لجمع مجینا حلالا طیبایا این بن العالمین



قصت الرساله الشریفه من خواجه عزیزان علی رامینے





آغاز سال حضرت مولانا یعقوب چرخمی قدس اقتدره که مسیحی سال الهی است

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا سبوح ارض و سما را که جنس از من است از این نوع کمالات گردانید
 و انبیا و اولیا را و سائط تکمیل ساخت و محمد رسول الله علیه الصلوٰة والسلام
 در بیاب بزمیدار شاد بر همه انسان تفضیل کرد و است اورا نیز نابترین بهترین اعمم گردانید
 و بعضی از امت را بولایت خاصه محفوظ داشت و دلیل بر آن متابعت ظاهر و باطنه
 اورا گردانید قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللّٰهُ
 غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ و هر کس که از سعادت متابعت او روی متابعت بشقایید و ابدیه
 مستملک شد که قُلْ اطِيعُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ فَاَنْ لَّوْكَانَ لِلّٰهِ اَلْاِمْرُ
 الْكٰفِرِيْنَ پس هر که خواهد که نجات و ولایت خاصه مشرف شود ویرا از متابعت
 او چاره نباشد بنا بر این معنی فقیر حقیر یعقوب بن عثمان بن محمود الغزنوی ثم الجرجنی
 لا زال جده که کجک محمود اخواست که شمه از سیرت و طریقت مستقیمه که بوی
 رسیده بود از حضرت مخدومی شیخ الاسلام و المسلمین قطب المشایخ و الاولیا فی العالمین
 خواجہ بہار الحقی والدین المشتمہ المعروف بنقشبند رحمة الله تعالی علیہ رقیہ کتاب

آورده اند و در این روز گاه بمانند سبب رشد و اصحاب و اصحاب با هم و فکرها
در حال این نشان را بعضی بطریق اختصار کرده شد فاما آنچه نسبت چندین
کرده اند علم شرح نتوان داد چون بنمایت بیغایت و اعیه طلب درین فقر
پیدا شد و قائم فضل آئی بحضرت ایشان کشید در جارا ملازمت ایشان میگویم و بگویم
عام ایشان التفات می یافتم تا بعد از صمدیت همین شد که از خواص اولیاء ارشد اند
و کامل کمال بعد از اشارت غیبیه و واقعات کثیره فواصل بحکام آمده که درم این آیت آمد
که اُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَايَتِهِمْ خُشِعَتِ الْقُلُوبُ لِأَنَّ رُوحَهُمْ ابْنُ فَقِيرٍ
شوخه از شیخ عالم سیف الحق والدین الباخری رحمة الله علیه شسته بودم
که ناگاه بیک قبول آئی در رسید و مقیاری در مری پیدا شد قصد حضرت ایشان
که در این عصر بیک قبول آئی در رسید و مقیاری در مری پیدا شد قصد حضرت ایشان
ایشان بر من مستولی شده بود و مجال نظر نبود گفتند العلم علما علم القلب فذلک
علم الانبیاء والمرسلین و علم اللسان فذلک حجة علی بن آدم امیرت که از علم
باطن نصیبی تورا سز فرمودند و حدیث اِذَا جِئْتُمْ أَهْلَ الْبَدَنِ فَاجْلِسُوا لَهُمْ بِالصِّدْقِ
فَأَنْتُمْ خَيْرٌ تَمَرٍ كَبُرَ الْقُلُوبُ يَدُ خُلُوفٍ فِي قُلُوبِكُمْ وَتَنْظُرُونَ إِلَى الْإِصْحَافِ كَمَا تَنْظُرُونَ
اشتب تا اشارت بچپ شود تا بان عمل کنیم چون بامداد کردند گفتند مبارکباد که اشارت
بقبول شد و اکثر قبول میکنند و اگر میکنند قبول کنیم فاما تا هر کس چون آید وقت چون باشد
سلسله مشایخ خود را بخواجه عبدالحق خجندی درانی رحمه الله بیان کردند و این فقیر را
بو قوت عددی مشغول کردند و فرمودند که اول علم لدنی این سبق است که خواجه
عبدالحق خجندی درانی در پیش کی از کبر امولانا ناصر الدین تفسیر میخوانده باین آیه
رسیده که اِذْ عُرِدَ لِغُلَامٍ كَذِبٍ لَمَّا كَفَّتِ لَهْ كَيْدُهَا وَرَأَى الْمَلَأَئِمَّةَ الْبَنِيَّانَ عِندَ رُءُوسِهِمْ

اگر ارادت حق سبحانه و تعالی باشد بتورسید بعد از آن یکی از بنده گان خاص خدایتعالی
 بنحو اجبه عباد الخالق رسید و ایشان را این سبق تلقین کرد و مشهورست که آن بنده بزرگ
 خضر بود زاده الله تعالی علما و حکماء بعده چند وقت در ملازمت ایشان می بودم
 تا غایتی که این فقیر را از بنجارا اجازت سفر شد گفتند که آنچه از ما بتورسیده است
 به بنده گان خدایتعالی برسان تا سبب سعادت ایشان باشد و در حال وداع
 سه بار گفتند که ترا بنجا سپردیم ازین سپارش امید بسیار شد زیرا که در حدیث است
 ان الله تعالی اذا استودع شیئا حفظه و چون از بنجارا احتمال افتاد بشهر
 کاشن بنهر رسیدم شد و چند وقت آنجا اقامت افتاد خبر وفات ایشان سید خاطر مجروح
 و مغزون شد و غوغ عظیم مستولی شد که نعوذ بالله سدا که باز لعالم طبیعت میل مقتد
 و داعیه طلب نماید و روحانیت ایشان را دیدم که زید بن الحارثه را یاد کرد و در این آیه
 و نوانند و ما محمد الا انزل قد خلقت من قبله الرسل افان مات
 او قتل انقلبتم علی اعقابکم و چون از صحبت ایشان محروم شده بودم میل شد
 که طائفه دیگر را که از درویشان بودند لاحق شوم و بطریق ایشان متوجه شوم باز
 روحانیت ایشان را دیدم که سیگویند قال زید بن الحارثه الدین واحدکم استم
 اجازت نیست و از میان صحابه زید بن حارثه را تخصیص کردند زیرا که زید داعی
 حضرت رسول الله بود صلی الله علیه و سلم یعنی پسر خوانده رسول بود صلی الله علیه
 و سلم حضرت خواجگان ما قدس الله ارواحهم طالعان را بفرزندی قبول میکنند پس اصحاب
 ایشان ادعیای ایشان باشند و الله علم دوگرت و اگر ایشان را در وقت دیدم گفتم شما را
 در قیامت بچیایم فرمودند بشرع یعنی غسل کردن بشیرت ازین است
 بشارت اشارت شد با نچه در میان خود میفرمودند که ما هر چه یافتیم بفضل الهی برکت
 عمل کردن آیات قرآن و احادیث مصطفی و طلب کردن نتیجایان عمل رعایت تقوی

و خود و شریعی و قهر و زین و رغبت و عمل کردن سنت و جماعت و اجتناب از عبت
 بود چون در بخارا اجازت میکردند و اطلب خواجہ علاء الدین عطار رحمة الله علیه
 من الملائک الجبارہ فرستادند بطریق اشارت متابعت ایشان فرمودند بموجب پارس
 چند سال ملازمت ایشان کرده شد لطف و کرم ایشان را بر همه کس نایت نبوی علی الخصوص
 باین تقدیر صحبت شریف ایشان محروم شدیم خواستم با مثال امری
 کہ خواجہ مارحمہ اندک کرده اند کہ آنچه از ما بتور سیده است بدیگرے برسان بقدر حال
 باینم بطریق خطاب مراد از کتاب ما بنا را و این فقیر خود را مستحق این نمیداند
 قائماً اعتقاد نیست کہ اشارت سبب تکست نبوده باشد **توحش خویش** دیدن میان و
 تنگ را راست گردین میاسوز و از روح متجدد ایشان مستفید میشدم و درین
 کار عظیم کئی ازان اسور کہ فرمودند و ام وضو بود و ذکر مداومت بر و قوت قلبه
 بود و ذکر اشارت بود بنماز آن نافله در اوقات مشرفه و این وصیتها را و فوائد آن بیان
 کرده شد و بعضی از فوائد ایشان و فوائد خواجہ علاء الدین رحمہم الله تعالی آورده شد
 بعون خالق الکون بانکہ حضرت خواجہ اراقین الله تعالی روح در طریقت نظر قبول
 بفرزندی از شیخ طریقت خواجہ محمد بابا ساسی بود و ایشان از حضرت خواجہ علی رابعی
 و ایشان از حضرت خواجہ محمد ابوالخیر نغوسی و ایشان از حضرت خواجہ عارف ریوکری
 و ایشان از حضرت خواجہ عبدالخالق عجمدانی و ایشان از حضرت شیخ
 ابولیعقوب یوسف ہمدانی و ایشان از حضرت شیخ ابوالعلی فارمدی کہ پیر
 شیخ امام غزالی بوده است و ایشان از حضرت ابوالقاسم گرگانی و شیخ
 ابوالقاسم گرگانی اور تصوف انتساب بشیخ بنیدبسه واسطه میرسد و دیگر شیخ
 ابوالعلی فارمدی را انتساب بشیخ ابوالحسن خرقانی و ایشان را بسلطان العارفین بایزید
 بسطامی و ایشان را بامام جعفر صلوق و ایشان را بپدر خود امام محمد باقر و ایشان را

به پدر خود امام زین العابدین و ایشان را به پدر خود سید الشهدا و امیر المومنین حسین
 و ایشان را به پدر خود امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و ایشان را
 بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم قدس سره که امام جعفر صادق رضی الله عنه را
 انتساب در علم باطن به پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است که از کسب
 تابعین بوده است و قاسم را انتساب در علم باطن بسلمان فارسی است و سلمان را
 با وجود دور یافتن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انتساب در علم باطن با ابو بکر
 صدیق رضی الله عنه نیز بوده پس حضرت خواجه باریا قیس الله تعالی ارواحم
 در تصون نسبت به چهار وجه است یکی بحضرت خواجه نصر و الله تعالی علم و حکمت
 و دوم بحضرت شیخ جنید سوم بساطان العارفین سلطانان بایزید تا بحضرت امیر المومنین
 ابو بکر صدیق و امیر المومنین علی رضی الله عنهما و از بر این معنی ایشان را تک شایخ
 می نامند و در قضیلت دوام وضو خواجه رحمة الله علیه میفرمودند که دائم بر طهارت
 می باید بود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند لای الاظرب علی الوضوء
 الاموم یعنی همیشه بوضو نتواند بود مگر کسی که سوسن باشد قال الله تعالی
 فیه رجال یحجون ان یتطهروا و الله یحب المتطهرین یعنی در مسجد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یاد در مسجد قیام دارند که دوست میدارند خود را که پاک سازند
 از نجاست بکنج و باز آب بشویند و بعضی گویند که دوست میدارند آنکه خود را
 بغسل کردن پاک کنند از نجاست و نجاست و شب خواب نروند و خدایتعالی
 دوست میدارد آنکسانی را که خود را پاک سازند از نجاست شده که در طهارت
 ساختن و خود را پاک داشتن دوست خدایتعالی حاصل آید و ج سعادت خوشتر ازین
 باشد که بنده دوست خدایتعالی باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا
 توضع المؤمن فی وجهه خرج من وجهه کل خطیئة نظرت الیهسا

بعینہ مع الماء واذا غسل يدا خرج من يدا كل خطيئة بطشتها
 يدا مع الماء واذا غسل رجله خرج كل خطيئة مشيتها رجلاه مع
 الماء حتى يخرج نقيما من الذنوب يعني رسول صلى الله عليه وسلم فرمود که چون
 وضو سازد بنده موسن و بشوید برومی خود را بیرون آید آب از دست و پاست
 وی هر گناهی که بدست و پای کرده باشد تا پاک شود از گناهان و بطهارت
 ظاهر طهارت باطن کند و در وقت شستن بر عنقوی کلمه شهادت را بخواند و
 را بے ضرورت ترک نکند که ثواب بسیارست و چون تمام کند بگوید اشهد ان لا
 اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلني من التوابين
 واجعلني من المتطهرين واجعلني من الصالحين رسول صلى الله عليه
 وسلم فرمود که بعد از طهارت کردن این بگوید کشته شود بر او پشت و پشت
 که از هر در که خواهد درآمد و ایستاده شود از آب وضو پاره بیاشناید و بگوید اللهم
 ادعني بدي و اذنتك و اشفني بشفاك و اشفني من الوباء و الامراض الاوجاع
 و بعد از آن دو رکعت تحیت وضو بگذارد و بعد از آن بجا سنن شانه کند و آغاز
 بایروی راست کند بعضی از مفسران گفته اند درین آیه یا جمی خذ و اذنیته که او ازین رو نیست
 می آید شانه کردن است و درین دو رکعت نماز نمی نماز کند و بطاهر و باطن توجیه این نماز باشد
 رسول صلى الله عليه وسلم فرمود ما من مسلم يتوضا فحسب الوضوء ثم يقود فيصلي ركعتين مقبلا
 عليهما و وجهه الا و جلا الجنة يعني هر مسلمانی که وضو بسازد و وضو را نیکو
 بسازد یعنی فرائض و سنن و آداب بجا آرد پس بر خیزد و دو رکعت نماز بگذارد
 بحضور تمام نیست جزای وی مگر بهشت و حضرت خواجه بهاء الدین حجة الله علیه
 می گفتند که درین نماز باید که خود را بارکان نماز و احکام مشغول دارد و این
 پنسبت بتدی باشد در نماز تحیت وضو ثواب بسیارست شیخ شهاب الدین

سه روزی رحمة الله عليه گفته اند در همه اوقات بگزارد و تسبیح محمدی الیرین اعز علی
 رحمة الله عليه گفته که در اوقات مکروه نگذارد و این بزمه علمای ماسوا نونی
 است و بعد از نماز بارگویی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم والتوب
 الیه به نیت توبه از گناهان دو نماز و شب و روز باید که با آنها راست برود
 بطهارت خواب رود که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ما من مومن مات
 طاهر فی شعائر طاهر مات فی شعائر ملائک فلا یرسقیظ مساعده
 من اللیل الا قال الملك اللهم اغفر عبدک فلا نانا له قد مات
 طاهر یعنی هر که شب بخواب رود بطهارت در جامه پاک وی باشد
 فرشته هر ساعت که از خواب بیدار شود آن فرشته وی را از خدا میخواهد
 آمرزشش خوابد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المناثم الطاهر
 کالقائم الصائم یعنی خواب که خواب رود بطهارت همچو ثواب
 روزه و در شب طاعت کننده باشد و بی ضرورت جنب خواب نزد رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود لا یدخل الملائکة فی بیت فیه الصلوة
 والکلب والجنب یعنی در نمی آید فرشته رحمت در خانه که در وی صورت
 و سگ یا جنب باشد و چون خوابد که در خواب رود در جا خواب متوجه قبله
 بنشیند و آیه الکرسی و آسن الرسول بخواند و هر بار که خواند در میان دو دست
 دست بر سر و بر همه اعضا می خود ببالد که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
 چنین کرده اند و سه بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم والتوب
 الیه در حدیث است که هر که در وقت خفتن سه بار استغفار کند حق تعالی همه گناهان
 ویرا بیاورد و بندگشستول باشد تا غایتی که خواب بر او غلبه کند بعد از آن بدست
 راست روی سوی قبله تکیه کند و کف دست راست بر روی نهد و سه بار بگوید

اللهم انى اسلمت نفسى اليك ووجهت وجهى اليك وفوضت امرى
 اليك والجات ظهري اليك رغبة ورهبة اليك لا ملجأ ولا منجأ
 منك الا اليك امنت بكتابتك الذى انزلت ونبئت الذى
 ارسلت اللهم اقضنى فى احب الساعات اليك واستعلمنى بأحب الاعمال
 اليك الذى تقربنى اليك زلفاء ويتعدى من سخطك بعد اللهم
 لا تؤمنى مكرمك ولا تؤلن غيرك ولا تنسنى ذكرك ولا تجعلنى
 من الغافلين قال النبى صلى الله عليه وسلم يا فلان اذا وبت الى قبر اشك
 فقل اللهم انى اسلمت نفسى اليك الى قوله ارسلت فانك ان مسيت
 فى ليالك مسيت على الفطرة اى على الدين الحق وان اصحبت اصحبت
 خيرا عند احد ايت اخوجه البخارى وغيره من الايمة وذكرا مشغول
 شعو و تاخواب رود هر باره كه بيدار شود بذكر مشغول شو و تاخواب رود نوم
 العالم اشارت باین نوع خواب است و الله تعالى الموفق و رفوضيات ذكر
 خفيه فكيفيه مخصوص اين سابق را خواجده ما و قوف عدوى گفته مى ميفرودند
 كه در حديث است اجمعوا وضوءكم الى طهارت ظاهرو باطن حاصل آيا زبهم
 صفتهاى بچون حسد و عداوت و بخل و دوستى هر چه يكه باشد جز نجت مولاى تعالى
 و دل بجهت هو الله تعالى آرام گيرد و چون دل از صفتهاى بد پاك شود و بصفتها
 نيك آراسته شود سالم شود و از بلاها سايه نجان خلاص نتواند يافت
 گر بدل سالم قال صد تعالى يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب
 سليم يعنى در روز قيامت مالها و پسيران كس بهى نفع نتواند رسانيدن مگر آن
 كس كه در قيامت بدل سالم بيايد كه آنكس بر حمت حق واصل شود
 مهيب دل سالم و صفت دل اينست كه گفته اند ز غيرة فانه دل از غيرة

گروه ام خمالی که غیرت را نمی شاید و درین خلوت سر برافتنی و کبر گفته اند که
 مقصود از همه عبادت و نماز است و فکر چون جان است و همه عبادت با چون قالب
 اگر عبادت تمام حضرت او غافل باشد چندان فایده ندارد و نخواهد بود چه از همه عبادت
 میفرمودند که چون این بیت را تعویذ نویسد بیمار صحت یابد انشاء الله تعالی
 سه تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز بی کار گنم روزه دارم نماز چون با تو بوم
 فجار من جمله نماز و روزه بی تو بوم نماز من بنامه فجار و با آنکه در فکری که اخلاص
 نباشد چندان فایده و نتیجه ندهد، قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال لا اله
 الا الله محمد رسول الله باخلاص در هشتاد و نوبت در آید پر سیده شد که اخلاص این کلمه
 طیب چیست رسول صلی الله علیه و سلم گفت که اخلاص وی آنست که گویند خود را
 از حرامها باز دارد و برکت گفتن این کلمه وی بصلح آید و استقامت و اقول
 و افعال و احوال او پیدا آید چون استقامت ظاهره و باطنه حاصل آید جمیع سعادت
 ابدیت میسر شود قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا هم راسته
 و راسته آن کسانی که گفتند که پروردگار ما الله تعالی است و ایمان آوردند با گفتن
 لا اله الا الله با شرائط آن پس راست شوند ظاهره و باطنه و شنبه گفتن
 این کلمه حاصل شد ایشانرا و آن استقامت ظاهره است یعنی حدود ظاهره شریعت و
 استقامت باطنه که آن عبارت است از ایمان حقیقی که خواهد ما رحمه الله انرا تفسیر
 کرده اند بیاک کردن و الی جمیع منفعت و مضرت که دل مشغول گرداند از حضرت
 حق تعالی جزای ایشان را این باشد تنزل علیهم الملائکة فرود آید ایشان
 در وقت رفتن ایشان از اینجهان فرشتگان رحمت بگویند ایشان که لا تقوا
 ولا تحزنوا مترسید از عذاب آسمان و غمناک مشوید بقیوت شدن راحتمای
 اینجهان و البشرا بالجنة التي کنتم توعدون با بشارت شوید از آن بهشت

گمراه هر صبح نماز شام و در خود ساز خوش گفتن لا اله الا الله را با باد و شبا گمراه
 بنکر مشغول بود از جمله ذاکران بودند از غافلان بحکم این آیه که داد ذکر ربك تضرعا
 و خيفة و دون الجهر من القول بالقصد و الاصال و لا تلکن من
 الغافلین میاد کن ای محمد پروردگار خود را بمسکینیت و تضرع نه آواز باند
 در باد و شبا نگاه و مباش ای محمد در غافلان و بعضی از مفسران گفته اند
 که مراد از عدو و اصل شب و روز است یعنی علی را مگر بنکر خفیه مشغول باش و آنکه
 در پنج آیه و حدیث بطریق صحیح امر بنکر بلند نیست و نیامده است بلکه امر بنکر خفیه
 آمده است چنانکه درین آیه و دیگر مذکور است قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیه
 یعنی بخوانید پروردگار را بمسکینیت و تضرع و آهسته آهسته ایجاب المعتمدین بدستی
 و راستی که الله تعالی دوست نماید و کسافی را که از حد گذرند و آواز بلند کنند
 و در تفسیر امام خمین رحمه الله صاحب منظومه در معنی این آیه آورده است که ابو موسی
 اشعری رضی الله عنه روایت کرده است که صحابه بار رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در سفر بودند بالای بلندی برآمدند تکبیر و تهلیل گفتند و آواز بلند کردند رسول صلی الله
 علیه و آله و صحبه و سلم فرمود ایها الناس اتقوا علی الفسکم انکم لانتدون اصما
 و لا غائباً انکم تدعون سمیعاً تقریباً و هو معکم ای مردمان نگمیدارید
 بر نفسهای نان نعره مزید در دلهای خود خدای تعالی را یا و گنید که غایب یا
 نمی خوانید بلکه شما میخوانید آنرا که شنواست و نزدیک است قریب بشما و غیر
 این و لائل بسیار است بنا برین علماء گفته اند ذکر بلند بخلاف دلیل و مشایخ گفته اند
 ذکر خفیه اولی است و نعره کم کم از آنکه نزه یک است ما که از نزدیکان آیات حصول
 و بسبب مداومت و ملازمت از وقوف عدوی دل زود ذاکر شود و از
 حضرت خواجه سماع دارم که میگفتند در دل چو ماهی و ذکر چون آب است + زندگی

دل بزرگ در باب است و چون دل ذکر شود و علامات او ظهور کند بعد از آن بوقوت
تعلیمی مشغول باید بود و فرمود آن بیان کنم بدانکه از حضرت خواجہ رحمہ اللہ سماع
الرم کہ میگفتند الذکر ارتقای الغفلة فاذا ارتفع الغفلة فانت ذاکر الامور
ذکر دور شدن غفلت است چون غفلت دور شد مرد ذاکر شد اگر چه
خواهش باشد میفرمودند رعایت و قوت قلبی مهم است در همه احوال در خوردن
و خفتن و رفتن و فرود رفتن و خریدن و طهارت ساختن و نماز کردن و قرآن خواندن
و نیابت کردن و در پیش و غلط گفتن باید که یک چشم زدن غافل نباشد تا مقصود
حاصل آید و اگر گفته اند من غمض عینیه عن اللہ غمضتہ لا یصل الیہ
طول البصر یعنی هر که یک چشم زدن از خدای تعالی غافل نشود یا چشمه است
نرسد و زهره در دنیا با داشتن باطن کار مشکلی است تا با بصیرت حق تعالی
در بر رستند تا آن حق بر او میسر شود و بصیرت بی منایات حق و خاصان حق
از کتاب با خدا بیایستد و برق و دور صحبت دوستان خدای تعالی که هم سبق
باشند و در دنیا با او در شکر الط صحبت نگاه دارند و در میسر شود و بیکال گفت
المرء یختم من اهل الجنة اطن حاصل آید که بریاضات کثیره حاصل نیاید چنانکه
عبارت روی گوید است آنکه به تیر نریدید یک نظر شمشیرین و طمعه زنده بر دمه
در آن که بر چایه و سخن شیخ بودیست بهمانی است قدس اسد سره الغزیر اصحابوا
مع اللہ فان لم تطبقوا فاصحوا مع من یصح مع اللہ یعنی صحبت
با خدا تعالی داری و اگر میسر نشود شمارا با خدا تعالی پس صحبت با کسی
که صاحب است با خدا تعالی و خواجہ علاء الدین عظیم تر تبحر می گفتند که اینمضی بعد از
فنا دست و پا و اگر نتوانید صحبت با خدا تعالی داشتین صحبت با اهل فنا داری و درین
حدیث کہ اذا تخیرت فی الامور فاستمعینوا یا اهل القبور نیز می گفتند کہ

اشارت بر صحبت اهل فتناست فاما اگر از به دفع است و اعتراض فاسد در حق
و نیا و استقامت اهل دنیا باشد از آن صحبت حذر باید کرد و سخن خواججه علی بن ابی طالب
نجددانی است همه اندر صحبت بیگانگان بگریزید تا که از شیر گریزی و اگر در
صحبت بیاطن مشغول می باشید بظلم از الا این نیز بگریزید و علامت صحیح
صحبت باطن آنست که در وقتی فیض و حال بیاید و در سحر و راسخ و خواب
یابد چنانکه گفته اند در باغی با هر که نشستی و نشد بی تو نیست - و در ترمذی است
آنست که گفت ز منار صحبتش گریزان می باش + و در کتبی است در غریبان جلالت و حکمت
رضی الله عنهم گفتند می خرید یکدیگر را تا عالم اجلس فیهم ساعده سیه تا می شود
و یک ساعت با ایمان حقیقی مشرف شویم که نفی ما روی است و توان صحبت و توان
خدای تعالی بسیار نارخندان باغ را نماندان زنده صحبت مراد است از مردان
کند - و چون بو توف قلبی ملازمت نماید خاصه آنچه در دست حاصل شود و در
بصیرت کشاده شود و بارگاه دل از خاراغبار خالی شود و زانو در سجده افتد
و بقتضای فساد کورنی اذکر که کبر بکثرت و کورنی تکریم شود
بحکم و عدله لا یسعنی ارضی ولا سمانی و لکن یدعی قلبه عبدی المؤمن حسال
سلطان الامه تنجلی کند و ذکر سال از اسم بسمی مشغول شود و مشغول باشد باطن
به منزله غفلت است روزی و صحبت خواججه با قدس الصدور وجه کی از صحاب الملوک
به آواز بلند گفت خواججه گفتند این چه غفلت است اسلمه من علمه و فهمه
من فهمه و در حقائق التفسیر آورده اند که یکی را از کبر می پرسیدند که در کثرت غفلت
جواب گفت که حقیقت ذکر آنست که غفلت نماند و چون غفلت در غفلت
شود او بود پس همه ذکر باشد بعد از آنست سخن اهل تحقیق است لقا با اولاد
انا حیث ذایب کانی بعید او کانت غائب یعنی گناه است که سر در کبر باشد

تر از زبان یاکلم یعنی بی حضور زری که من از علم حضرت تود و در دستم و تو غائب نیستی
 اشاره باین آیه که و نحن اقرب الیه من جبل الوردین و در وقتون عدوی و قلبی
 باختیار چشم فراز نمکند و سرگردون شیب نماند که آن سبب اطلاع خلق است و چون
 رحمة الله علیه ازین منع میکردند و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه منقولست
 که مردی را دید که سرگردون شیب انداخته بود و گفت یا رجل ارفع عنقک یعنی
 ای مرد گردنت بردار چنان می باید که یکس از اهل مجلس نداند حال او را بعضی
 از کبر گفتند انما الصوفی هو الکائن الباطن یعنی صوفی
 آنکس است که پنهان باشد و آشکارا یعنی باطن بحق سبحانه و تعالی
 مشغول باشد و بظاهر بخلق و نه آنچه ما رحمه الله بسیار می گفتند از درون
 شو آشنای برون بیگانه باش + اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان +
 مردان ریش سبمت دیده روند + زن در ره عشق تیغ اثر پیدا نیست + و می گفتند
 برو دانشمند دقیق النظر صحبت داشتند ایشان با وجود که اهل دانشند
 زیرا که چون بنده برین صفت رسد شناخت او مشکل بود علی الخصوص اهل رحم
 را حقیقت ذکر حق بوقوف قلبی سیه مزه بود بجای میسد دل نیز نمیدانند که بزرگ مشغول
 است و سخن کبر است که اذا علم القلب انه ذاکر فاعلم انه غافل و در حقایق تفسیر
 آورده است درین آیه که و اذ حکم و در بابک تضرعاً و خفیة قال الحسن
 لا یتظهر ذکرک لنفسک فتطلب عوضها و اشرقت الذکر ما لا
 یشرف علیه الا الحق و بعضی کبر گفته اند ذکر اللسان حسد یا ان و
 ذکر القلب دوسوسه و این نسبت نتمیمان باشد و ذکر کفر یا او
 شاو کنیم من چون همه او شدیم که یاد کنیم حضرت خواب ما رحمة الله علیه گفت که چون
 از سفر سارک که مراجعت افتاد بولایت طوس رسیدند و خواججه ملازاله برین باصحاب

و احباب از بخارا با استقبال آمده بودند از ناک مغزالدین مصدق که دانی هرات بود
 مکتوبی بدست قاصد سے ہمارسید و مضمون مکتوب این بود کہ میخواہم کہ بشرف
 ملاقات مشرف شویم و آمدن ما متعسرست اگر عنان کرم ہا بنصرت شریف
 سازند تمام بندہ نواز نیست بموجب و اما السائل فلا شہور و بقصد یا و
 و اذا رأیت لی طالباً فکن لہ خادماً متوجہ ہرات شدیم چون ملک رسیدیم
 پرسید کہ شیخہ اشہا بطریق ارث از آبا و اجداد رسیدہ است گفتہ می ہا پرسید
 کہ سماع و ذکر بلند میگوید و خلوت می نشیند گفتہ می گفت در دیشان را
 اینہا ہست چون ست کہ شمار نیست گفتہ بندہ عنایت حق بنامہ تعالی ہن رسید
 و مر بفضل خود بی سابقہ مجاہدہ قبول کرد من با اشارہ تقانیہ خلفا خواجہ
 عبدالخالق رحمۃ اللہ علیہ پوستہ دایشان را اصل ازین چیز ہا بندہ است
 ملک فرمود چکار بودہ است گفتہ بنظاہر خلیق باشند و باطن بحق ملک گفت
 چنین دست و ہد گفتہ آرسے حق تعالی سیر ما یہ رجال لا تلہیہم تجارۃ
 ولا بیع عن ذکر اللہ و می گفتند خلوت شہرت و شہرت آفت و سخن خواجگان
 ماست کہ خلوت در انجمن سفر و وطن ہوش در دم نظر در قدم می گفتند
 حضوری و ذوقی کہ در ذکر بلند و سماع حاصل سے شود و دام ندارد و ماد است
 بوقوت قلبی بخیر می کشد و بجزیرہ کار تمام می شود رخ گر سے نجوسہ الا از آتش
 ورونی و هو الموفق بیان نماہ ہا می تا فہم حضرت خواجہ حمد اللہ بندہ
 را فرمودند کہ پیش از صبح بسوق باطن مشغول باشی و بان اشارہ بود تہجد کہ بعضی
 از کبر گفتہ اند کہ اول حال سہو صلی اللہ علیہ وسلم پیش از صبح پیدا بود سے
 و نماز بگذاردی و در اول حال نماز تہجد برایشان فرض بودی و بعضی برین
 اند کہ نماز تہجد در آخر عمر رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرض نماز بود و ہا

می گذارد و بعضی می گویند که در آخر عمر نیز بر ایشان فرصت بود قال الله تعالی
 ومن الليل فتسجد لله نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً یعنی
 یعنی از شب بیدار و از آنست که محمد ابراهیم خواندن در نماز که فرایض باشد
 مرتزایا نماز افضل باشد مرتزایا که برگردد و در نماز در تمام محمود آن
 تنبلی ذاتی باشد یا مقام شفاعت مرادین و آخرین را پس مقام محمود محمد را
 صلی الله علیه وسلم معبود بتی عزوجل بسبب بیخ در شب و در آیه دیگر
 فرمود که یا ایها المزمحل اسی مرد در خود بیخیده کلیم قم اللیل اے خیر در شب
 بعبادت رب قدیم و صفت شب خیزان در قرآن بسیتا قال الله تعالی
 ان الملتقین فی جنات و عیون بد رسته و راستی که پر نیز گاران در آن جهان
 باشند در بوستانها و چشمهای آب روان آنند بن و انهم بههم
 گیرنده باشند آن چیز که داده باشد ایشان را پروردگار ایشان انهم
 كما نوا قبل ذلك محسنین بد رستی و راستی که بودندین خدا ترسان در دنیا
 نیکی کنندگان و بیان کرد آنرا که کاذب اقلید من اللیل ما یهجون بودند که
 در زندگانی از شب خواب رفتند و پیشتر از شب بیدار بودند و بالاسرار
 هم میستغفرون و در سحر با آرزوش خواستند از گناهان در حدیث آمده است
 که سحر بسیار باید گفت اللهم اغفر لنا و ائمه حمنا و تب علینا انك
 انت التواب الرحیم و در آیه فرمودتجاهم جنودهم عن المضاجع یعنی
 بیکسوی رود و پهلویهای مومنان خدا ترس از خوابگاهها یعنی شب بیداری باشند
 دل عون و بههم میخوانند پروردگارشان را بخود و اطعمنا از برتر ترس از خدا ترس
 و طبع داشتن رحمتش و ما رزقناهم یفتون و آن چیز را که روزی
 کرده ایم ایشان را از نطقه که کنند و در راه خدا یعنی فلا تعلم نفس پس

نمی دانند هیچ نفسی از مخلوقات مما اخذ فیهم من قریة عین آن پیر
 که پنهان کرده شده است از بهر ایشان که از روشنی و پشور باشی یعنی خوش آید چراغ
 بما کافوا بعلون و باشند آن درجا و نعمتها جزا می عبادت است از ایشان رسول
 صلی الله علیه و سلم صحابه را گفت علیکم بقیامه اللیل یا ایها الصالحین
 قبلکم وهو قریة الی ربکم و مکمل السیات و منهیات عن الاثم
 یعنی بر شما باد که شب بیدار باشید که آن رفتار شما همان است یعنی انبیا
 و رسل و اولیا شب بیدار بودند پس شما را اختیار کند شب بیدار بودن را
 و آن قریب و رحمت حق است و سبب کفایت گناهان است و سبب
 بازداشتن از گناهان است و در حدیث دیگر آمده است رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود و اقر بیلکون من العبدانی هو الذی یبکی لیل کما یبکی الذی یبکی ان یبکی
 من یدکر الله فی تلك الساعة فمن یبکی ذکیر ترین بودن است نماز
 به بندگان میان شب است که بصبح نزدیک باشد اگر توانی که باشی از گناهان
 یاد می کنند حضرت خدایتعالی را در آن وقت بیاتش از گناهان و در فضیلت
 شب خیزان احادیث بسیار است او سبب آنرا بتوفیق حق تعالی بیان کنیم
 قرخبر است که رسول صلی الله علیه و سلم چون شب بیدار شد سه اول
 مسواک کرد سه وضو ساخت و سجود کرد سه این آیه ان فی خلق اسموت
 و الارض و اختلاف اللیل و النهار تا آخر سوره الم الله و این دعا بخواند
 اللهم لك الحمل انت قیما اسموت و الارض و من فیهن و لا اله الا انت انت
 السموت و الارض و من فیهن و لك الحمل انت الحق و وعدك الحق و
 لقاءك حق و قولك حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق
 و الساعة حق اللهم لك اسلمت و بك امنت و عليك توكلت و الیک

انبت و بک خاصیت والیک حاکمت فاغفر لے ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما علنت وما انت اعلم به مني انت المقدم وانت المواخر
لا اله الا الله بعد اذان و دوازده رکعت نماز اشش سلام بگذارد و اگر سوره کیس
یاد داشته باشد در نماز تمجید بخواند حضرت عزیزان رحمہ الله گفته اند کہ چون
سه دل جمع شود کار بنده مومن بر آید دل شب و دل قرآن و دل بنده مومن
و اگر وقت تنگ باشد شست رکعت یا چهار رکعت یا دو رکعت نماز بگذارد
و بعد از نماز دعا کند و بسبق باطن مشغول شود تا صبح بدست نماز بامداد
از منزل خود بگذارد و در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در
رکعت دوم فاتحه و قل هو الله احد البسمه بخواند بعد اذان هفتاد بار استغفر الله
اللذی لا اله الا هو الحی القيوم و اتوب الیه بگوید و اگر شب بگناه باشد بعد از
تمجید داشتغال بسبق باطن ساعتی بدست راست روی سوئے قبله
کلمه کند باز طهارت نو سازد از برای سنت و نوافله نماز بامداد و در راه مسجد
بگوید استغفر الله من جميع ما کره الله قولاً و فعلاً و خاطر اذ ناظر او چون
در مسجد آید پای راست را پیش بندد و بگوید السلام علی اهل البیت اللهم فتح
لی البواب رحمتک و چون نماز بامداد را ادا کند بر جای خود بنشیند و بسبق
باطن مشغول گردد تا آفتاب بر آید و بعد اذان و در رکعت نماز بگذارد و رسول
صلی الله علیه وسلم گفت صلی الفجر الجماعه ثم فقد ینکب و الله تعالی
حتى تطلم الشمس ثم صلی رکعتین کانت له کاجر حجه و عمره تامه تامه
یعنی هر که نماز بامداد گذارد و بجماعت پس بنشیند و یاد کند حق تعالی را
تا آفتاب بر آید بعد اذان و در رکعت نماز بگذارد و بنیت استخاره یعنی طلب
کند از حق تعالی درین روز توفیق خیر و بندش رسول صلی الله علیه وسلم فرموده

حکایتی که من الله عز وجل یا ابن آدم مرا رکع لی رکعات من اول النهار
 انکفک آخرها حق سبحانه و تعالی میفرماید ای پسر آدم بگذار از برای من دو رکعت نماز
 در اول روز تا کفایت کنم خرد روز ترا قال ابوالبنی صلی الله علیه و سلم من تعد فی مصلی
 حین ینصرف من صلوة الصبح حتی یصل رکعتی الضحی لا یقول الا خیرا
 غفر له خطایا و انکان اکثر من زبد البحر هر که نماز با دعا بگذارد و بر نشیند
 بر جای نماز خود تا دو رکعت نماز اشراق بگذارد جز او نباشد که خیر و آمرزیده شود
 گناهان او اگر چه بیشتر از کف دریا باشد مگر بعضی از مفسران گفته اند تفسیر این آیه که او اهدی الذی
 و فی یعنی ابراهیم پیغمبر و فارقد یعنی نماز اشراق را ترک نکند و چون دو رکعت بگذارد
 ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو علی
 کل شیء قدير و این ذکر حضرت سید الدین باخوری رحمة الله علیه تأمین کردند
 فقیر را و تکیه استخیر ایشان بی بوم بعد و ما کند و از حق تعالی توفیق خواهد و چون از مسجد
 بیرون آید اللهم ارحم اسئلك من فضلك این دعا را بخواند
 تا منزل خود در آید بعد اگر قرآن بداند مصحف پیش بند و آن مقدار قرآن
 که خواهد بخواند بعد از آن اگر طالب علم باشد بدین مشغول شود و اگر سالک باشد
 بدکردار و تکیه مشغول باشد تا آفتاب بلند بر آید چنانکه زمین گرم شود نماز چاشت
 دو و از ده رکعت آمده است قال ابوالبنی علیه السلام من صلی الضحی اثنتی عشر رکعة
 بنی الله له قصر من ذهب فی الجنة یعنی هر که نماز چاشت دو و از ده رکعت
 بگذارد حق تعالی کوشکی از برای وی در بهشت فرماید تا بنا کنند و بهشت
 نیز آمده است و چار و دو نیز آمده است و بعضی از مفسران بر این آیه که الله کان
 للاولین غفورا بمرستی که خدا بی تعالی مراد این است یعنی کسی که باز گویند گناهان
 نیک آمرزنده است گفته اند مراد از او این است که سانس اند که نماز چاشت بگذرانند

و در حدیث است که صلوات آلا و این چنین توفیق الفصاح یعنی رسول صلی الله
 علیه وسلم گفت که نماز او این وقتی است که سنگریزه گرم شود بافتاب و پانزدهم
 چون بزمین رسد بسوزد از گرمی او بعضی از مفسران گفته اند که نماز او این در میان
 شام و نماز خفتن است شش رکعت و اگر تواند از نماز شام تا نماز خفتن در مسجد
 بنشیند و سبق باطن بشغول باشد که ثواب بسیار است و حضرت خواجہ بنده را
 باین فرموده اند والله تعالی وهو الموفق بعضی فواید که از حضرت خواجہ باین فقیر
 رسیده بود و از خلیفه ایشان خواجہ علاء الدین رحمۃ اللہ علیہ بیان کرده شد
 بتوفیق اللہ تعالی حضرت خواجہ فرمودند که امیر خود مرا یک نوبتی گفتند که تا الله
 پاک نشود مقصود حاصل نشود بعضی گفته مادر یا شده ایم ما را زبان ندارد
 دروغ گفته اند بلکه در یابی بخشش شده اند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم
 احتراز کرد و گوشت گو سفند مقصوب را نخورد و خالی تعالی فرماید یا ایها الذین
 امنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل یعنی ای مومنان مخورید
 مالها یکدیگر را به باطل یعنی بآن وجه که شریعت بآن حکم نکرده است
 و صحابه رضی الله عنهم اجمعین در نماز زیادتی و روزه زیادتی چندان اتهام می نژده اند
 که در تفسیر می گفتند که در حدیث است العبادۃ عشرۃ اجزاء تسعة منها
 طلب الحلال یعنی بناگی کردن خدا تعالی و نه بخش است نه طلب کردن
 حلال است و می گفتند در ولش باید که همت بلند باشد با سوی تعالی التفات نماید
 و به واقعات مغرور گردد و دلیل قبول طاعت پیش ازین نیست چه چون علام آفتابم
 همه ز آفتاب گویم نه ششم به شب پرستم که حدیث خواب گویم و دوران گوشت
 که منظر قرض و بسط شود تا سردی النفس که افلا تبصرون معلوم است شود
 که القرض والبسط فی الوعی کالوعی للنبی و می گفتند یا هر چه یافته ام از ما و همت

یا فایتم و بنده را وقتی که کلاه مبارک خود دادند گفتند که این را نگاه دار هر گاه که ویرا
 بینی ما را یاد کن و برکت این بر خاندان او باشد حضرت خواجہ علاء الدین حمه اقدسی
 روزی آمدند بنده مخزون بود فرمودند چرا سخن داری گفتیم معلوم شماست گفتند
 که معنی این سخن چیست **س** با ذات نموده در صفایتم همه + موصوف صفت
 سخره ذاتیم همه + تاد در صفیتیم جمله ما یم همه + چون رفت صفت عین حیاتیتم همه +
 و این سخن حکیم غزنوی سنائی است هر کس معنی گفتی را خرنده را پرسیدند که تو پستی
 گفتیم این اشاره تجلی ذات است که نفخت فیه من روحی بیان آن می کنند
 بعده گفتند پس غم در است صرع جانان تو کجا و ما کجا یم + حضرت خواجہ بنده را
 فرمودند که صل من قطعك واعط من حرمك واعف عن ظلمك
 که سعادت بسیار است و معنی آنست که بی پیوند با آنکه از تو بریده است چیزی نده
 آنرا که ترا حروم کرده است و چیزی در وقت احتیاج نده داده است و عفو کن
 از آنکس که بتو ستم رسانیده است و این همه خلاصه بهوای نفس است و در نتیجه
 فوائد بسیار است و میگفتند که در حدیث است الفقراء جلساء الله تعالی
 ای المقربون غایت القرب یعنی فقیران و صبر کنندگان بهشتی تان خداوند
 اند و جوهر در قیامت یعنی نیک نیک بر حمت او نزدیک اند و فرموده اند که فقر
 دو نوع است اختیاری و اضطراری اضطراری افضل است زیرا که اختیاری حق است نسبت
 بنده و می گفتند بے فقر ظاهر و باطن کار تمام نمی شود و خواجہ علاء الدین رحمه الله
 می گفتند که همه قرآن اشاره نبغی وجود است و حقیقت متابعت سنت و معنی لغت
 طبیعت مشکل است و درین اشارت است **س** از آن مادی که من را درم دگر باره
 شده و خفتش + از آنم که بیخواسند که نادر زنا کردم + مراد ازین مادی طبیعت است
 و بنده تبرک اختیار خود و تقویض جزئیات و کلیات بخدا به تمام بی بنظر دینی

ببصر می رسد و مراد از این سخن که حسنات ابرار سیئات المقرهین طاعت است
 که آن حسن نزد یک ابرار سیئه است نزدیک مقربان و سیفیر مودن روزگان راه
 و دو قسم اند بعضی انواع ریاضات و مجاهدات همه از فضل اوجی بنیند و عمل را ملاحظه
 نمی کنند و این طائفه زودتر بمقصود می رسند و تحقیق ترک ملاحظه العمل و پیوسته
 سیفیر باید عمل ابرار ممکن و لکن گران بها بکن و خواجیه حاجت الله علیه می گفتند که ما
 فضلیا نیستم و نیست کس بودیم که قدم در کوی طلب نهادیم فضل حق تعالی
 بمن رسید یعنی قطب اوجی گفتند بیست سال است که بفضل الهی به مقام به صفت
 مشرف شده ایم چنانکه بآن اشاره شد با آنکه تا در صفتیم جمله ما یم هم به از خواجیه
 علامه الدین رحمه الله علیه سماع دارم که میفرمودند که حضرت خواجیه محمد علی حکیم ترمذی
 در بعضی از تصانیف خود ذکر کرده اند در بخارا مجذوبی پیدا شود که ویرا چهار دانگ
 از ولایت نبی صلی الله علیه وسلم نصیب باشد من بوده ام و می گفتند که در کتب
 تا حجاز رفته ام کسی که ویرا قابلیت این معنی باشد نیافتم و سیفیر مودن زمین تیر که ابرار
 علیه السلام گفت رب ارنی کیف کنی المؤمنی قال اولیاء المؤمن قال بلی و لکن
 لیظننّ قلبی مراد از اطمینان قلب آن بود که ابرار هم مظهر صفات احمیائی شود
 و می گفتند این آیه لا تخافوا ولا تحزنوا اولیاء الله لا خوف علیهم
 و لا هم یحزنون بآن آیت که انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
 مناقض نیست زیرا که در آن آیه سبب خوف و حزن از اولیای نسبت و عدّه
 الوهیت و صفت جمالی حق است و درین آیه نسبت بنده و در آیه فمن یکفر
 بالباطل غوت دیومن بالله مراد از غوت اسوی حق است سبحانه و سیفیر مودن
 روزه مانع ماست و نماز ما کانت تراست و این بیت از ایشان باین تغییر رسید
 تا رسد تا بدین این شع طراز مسئله کار کنیز در زره دارم نه نماز

و رہے تو بوم نماز من جملہ نماز + چون با تو بوم نماز من جملہ نماز + یعنی آنست
 کہ بعد از وصول بمقصود معلوم مے شو کہ طاعتے کہ لائق حضرت باشد
 نمی توان آوردن کہ دعائے دالہ حق قدرہ ای ما عظموا اللہ تعالیٰ تعظیمہ
 و میفرمودند کہ اگر یار بے عیب خواہی پے یار مافی داین بیت می گفتند
 ۱ بندہ حلقہ بگوش از بنوازی برود + لطف کن لطف کہ بیجانہ شود
 حلقہ بگوش + و می فرمودند کہ حقیقت اخلاص بعد از فناء دست میدہ
 تا بشریت غالب ست میسر نشود و این بیت میگفتند ۲ سانسے
 قرے کہ نیم ستیم + مخمور صبوے السیم + مارا تو بجان کرے تا ما +
 بانخو ک ستیم بیت پر ستیم + لك الحمد یا ذا الجلال واکرام
 علی التوفیق و الا تمسار و السلام

تمت الرسالة الانسیة من تصنیف

مولانا محمد یعقوب چرخئی

رحمہ اللہ

تعالیٰ

بن زینس
 ابی یوسف
 ابی یوسف
 ابی یوسف

ابی یوسف
 ابی یوسف
 ابی یوسف
 ابی یوسف

لا
که خود را
بهر کسی از
بسی
راستی از انسان
ره بسیار
چونکه در این
لم بود و عقل
کتابت است
ادبیت فرود
۲۲
بنی نوع انون
فی کتب افردنی
بخط شریف
قدس سر
۳۰
المزاد بالعمون
قطب
۴

لا زمان قطب اهل حقیقت و عرفان منظر صفات ربانی
و مورد اخلاق سبحانی آنکه گشت بنی کبر و دریا و کینه +
نور قدسی را رخس آینه + وان لقاسه او جواب هر سوال
مشکل از وی حل شود بنی قیل و قال + و علی لفسن و اصفیه
لحسنه یلغنی الزمان و فیه ماکه یوصف + اردت له
مدحاً فما من فضله + تأملت لاجل عنهما قلت - آخه
ذکره العارفین انسان عیون المحققین وارث الانبیاء والمرسلین
شیخنا و سیدنا شیخ بهارالحی والدین محمد بن محمد النجاری المعروف
بنقشبند قدس الله تعالی روحه وطیب مثمده و نور ضریحه
و فغننا بحجته و الاقتداء بسیره و شمه ایست از طائف معارف
که در خلال اقوال در مجالس صحبت عملی الدوام فی اللیالی و الایام
بر زبان مبارک خویش میگذازانند و بنده ضعیف محمد بن محمد الحافظ
النجاری و فقه امده سبحانه لما یحب و یرضاه بعضی آن کلمات قدسیه
را از سر صدق و ارادت به نیت تمین و استرشاد در قلم سینه آورد
و اکنون بام و اشاره اعز و دوستان متعنا الله کعالمی
بلقائهم و ادا مر بوکته بلقائهم حرفی چند از ان انفاس
برای تبرک و بهتیا س در قید کتابت و آرد و تا چون طالبان سبحانی قوم
و محبان محقق باستماع آن کلمات انتفاع گیرند چنانچه از هیچکس +
شرف محالست صحبت ایشان در یافته اند و از ان ایشان گفته ام +
ذکر احوال و مقامات شریفیه و کبر امام عارف ربانی ابو یوسف
که زمین می نامند آنها ایشان گذشته تعالی روحه پرسیدند چون

عقل و انسان
قطب
توسیف
کلمات قدسیه
با سطر است
کذا و غیره
عالمی و غیره
بشریح
یادداشت غنی
کتابت
بسیار
بسیار

و یحیی است اگر چه در نوبت قوی در خورست و پسندیده تا از نسیمات
 ریاض احوال عجبیه ایشان شمه بر شام همان طالبان صادق برسد
 و دلهای و جانهای ایشان را از آن استخراجی حاصل باشد و جزو
 عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة و ذکر آن امید وصول بفضل الهی
 و نزول فیض نامتناهی باشد اما در نوبت بدین مقدار اختصار
 افتاد حدیث معجزتیر زو شمس دین کم گوی که نیست در خور او
 بر تو موکل غیور لالی + و خود سخنان این طائفه که از ذوق وصال
 نه از حفظ و قال بحقیقت چنانکه اهل بصیرت گفته اند فقه الله اکبر
 و بوهانده الاظهر است و یقینی که اهل بصیرت را از تامل در سخنان
 این طائفه بجای آید قوی و اعلی بود از یقینی که بشاید خوارق
 عادات باشد از اینجا گفته اند **س** موجب ایمان نباشد معجزات +
 بوی جنسیت کند جذب صفات + معجزات از بر قدر دشمن است
 بوی جنسیت پی دل بردنست + و چون سخنان این طائفه از تجلی
 کلام الهی بود صفت آن سخن را کماهی در زبان نتوان آورد یکی
 از کبریا سگوید الحمد لله الذی جعل للانسان الکامل حاکم الملک
 و ستابعان **س** اتسر لفا و تنو لهما بانفاسه الفلک و با انیسهم بعضه
 از انفس نفیسه **س** این را اساطیر اولین خوانند فیض بکثیر او میدهد
 این طائفه کنیل مصر را المحبوبین و بلا را علی المحبوبین است
 او نامه دیدش نقد خود روان است
 نوم مویشی را سخون بود آب بود

نور انوار
 مادیان
 مشرک
 است
 بر
 مومن
 در
 دانی
 با

نور انوار
 مادیان
 مشرک
 است
 بر
 مومن
 در
 دانی
 با

س تاروسه
 تاروسه
 تاروسه
 تاروسه

این طائفه بروی در مقام نقاب آرزو میکنند تا سلامت ما نیم فرمودند
 هر روز از سخنان ایشان بخوانید و یکی از صد یقین میفرماید کسی باید که
 او بخواند تا سن شصتم یا سن گویم و او شنود اگر در جنت گفتگو سے
 او بخواند بود هر با جنت چه کارا قنبا س جذوات مواجید از انفا س طیبیه
 ایشان توان کرد و من حسن قولاً من دعا الی الله و عمل صالحاً

گزارم از شکر خیز نام سهر	این بسی بهتر که اندر کام ز سهر
آخر مزان کاروان گوی سید	قسم من زان رفیگان دردی رسد
لفظها نسبت با و قشر است لیک	پیش دیگر فهم ما مغرست نیک
آسمان نسبت بعرش آمد فرود	ورنه بس عالی ست پیش خاک تود

و این کلمات قدسیه اگر چه قصیر البافی است کثیره الدعانی است و تعلیل
 یصل علی کثیر و البرجعه تدنی عن القدر قده الکیار شیخ بزرگوار شیخ
 عبد الرحمن سلمی نیشاپوری قدس الله تعالی روحه که مصنف حقائق
 التفسیر و صاحب کتاب طبقات مشایخ اند قدس الله تعالی ارواحهم و غیر
 در کتاب طبقات از هر یک از ان مشایخ کما بقدر است سخن و
 کما پیش ایراد فرموده اند همان مقدار را در نظر اولی الابصار و این پیش
 و اعتبار دال بر سیرت و طاقیت و علم و حال آن بزرگوار گردانیده اند
 و در ان چند سخن بیان بعضی از علوم و معارف ایشان که اساس
 سیر و سلوک بران است کرده اند و لنافیه اسوه حسنه
 فی تعلیل الکلام مع الدوله علی المرام و حاصل آنکه

در دنیا بد حال نخته هیچ خام | پس سخن کوتاه باید و السلام

بر آنکه این کلمات قدسیه را در بعضی از مواضع احتیاج بانکه شرحی

افتد اولی ترین آن بود که آن شرح با استغانت و اعتدال بناز کلمات مشایخ
 و انفس انفسه اهل فنند باشند فان کلام المشایخ انفس بعضه بعضا
 و در میان دو سخن که شرح و مشروح دایره در خط کشیده شود تا فصلی باشد
 بر مبنی از وصل زیره که جمله معشوقست و عاشق پرده زنده معشوقست
 عاشق مرده + و این ضعیف و در خود نمی بیند که بر بنی معنی اقدام نماید اما حکم اشاره
 شریفه قدوه اهل امد صفوه اصحاب الاقنیه سندر باب الطریقیه موضع زنده اهل امد
 اسوه طلب الیقین خدمت خواجۀ علاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المشهر
 بعطاء اهل امد تعالی مرده حیاته و افاض علی المسترشیین النوار بکاتره بین صفت
 نورالاراین مجموعه شروع افتاد اگر بدو هست و نظر قبول ایشان زیاد کرد و نظم
 این سخن را چون تو مبدا بوده مگر فزون کرد و تو عاشق افزوده و دیده نیل پر نیست
 او ستاد کم سواد از جهان این دید و داد شرح توحیف است با اهل جهان همچو راز
 عشق باید در زمان + لیک گفتند وصف تو تاره بر زنده پیش ازین فوت آن حست نوزاد
 باشد که درین گفتن و نوشتن وجود این چنین در میان نباشد و این جمع و تالیف
 برکت و عباد صالحه صاحب نظران سبب درجات قربت گردد و به سبحانه تحول
 و انقوه فمن تلك الکلامه القدر سیه مسامی و انقیاد احکام و رعایت تقوی و عمل
 بعزیمت و در بود ان رخصت ما بقدر توت همه نور و صفاست و حجت است
 و واسطه وصول بدرجات ولایت بمنازل و مقامات شریفه اولیا را ننداز پرورش
 این صفات سیر سندر آنچه حضرت خواجۀ ماقدم الله روحه درین کلمات فرموده اند
 اشاره بآن نفسی است که ایشان را از حضرت خواجۀ بزرگ خواجۀ عبدالخالق نقی پور
 قدس الله تعالی روحه رسیده است در مشاهده و واقع که حضرت
 قدس الله تعالی روحه واقع بوده است در مبادی جذبات و غلبه

این سخن را چون تو مبدا بوده مگر فزون کرد و تو عاشق افزوده و دیده نیل پر نیست

او

عبدالحق عجمروانی از خلفای امام ربانی شیخ ابویقوب پوسیف بهمانی اندو امام ابویوسف
 بهمانی را در تصوف انتساب بشیخ طریقت شیخ ابوعلی فارابی طوسی است که از کبار مشایخ
 خراسانند و حجة الاسلام امام محمد غزالی را تربیت در علم باطن از ایشان است و شیخ ابوعلی
 فارابی را در تصوف انتساب بشیخ بزرگوار ابوالقاسم گرگانی طوسی است نسبت
 ایشان بسه واسطه بسید الطائفه شیخ بنزید بغدادی می پیوندند و دیگر نسبت شیخ
 ابوالقاسم گرگانی در تصوف بشیخ بزرگوار شیخ ابوالحسن خرقانی است که پیشوای مشایخ
 و قطب زمان خویش بودند و چون در آن عهد های گذشته صاحب دولتانی حقیقی که کمالان
 راه و سالکان طریق انبیا و ائمه بسیاری بوده اند و در دورهای اخیر کمتر بل اغرض من الکریم
 گشتند لاجرم وقت بودی که طالبان صادق بعد از آنکه در صحبت و متابعت
 یکی از کبار دین و مقتدایان اهل یقین مرغ روحانیت ایشان از بقیه بشریت بواسطه
 تسلیم تصرفات آن مقت را کجلی بیرون آمده بودی بسی از کمالان مکمل دیگر نظر تربیت
 و قبول یافتند و بشرف صحبت و سعادت خدمت ایشان رسیدند می انوار علوم
 و معارف احوال ایشان اقتباس کردند بی سبب این انتساب در تصوف و علم باطن
 متعدد و متضاعت شدی و شیخ شهید شیخ محمد الدین بغدادی قدس الله تعالی روحه
 اشاره باین معنی فرموده اند که در سنه علم باطن هر چند واسطه پیشتر آن اسناد عالی تریز که
 مشایخ که تقسیم انوار حقیقت اند از مشکات نبوت هر چند انوار باطن ایشان را
 اجتماع پیشتر راه بر طالب بواسطه آن روشن تر که نور علی نور دهدی الله لنور
 من یشاء و از اینجا است که همه مشایخ و ملائقات است که معروف کنی را قدس تعالی
 روحه که سلسله اکثر مشایخ باومی پیوند داشته اند در علم باطن به دو طرفت یکدیگر با و
 طائی است قدس الله تعالی روحه که نسبت او در نیمی بجمیب عمی است
 و او را بحسن بصیرت رضی الله عنده او را به امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

وایشان را بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و دیگر معروف کرنخی را انتساب علم
 باطن به امام علی بن موسی رضی الله تعالی عنه و ایشان را به پدر خود امام
 موسی کاظم رضی الله عنه و ایشان را به پدر خود امام جعفر صادق رضی الله عنه و طریقه
 ایشان طریقه اسماعیل بیستین ابا عن جد رضی الله عنهم اجمعین چنانکه مشهورست
 و سلسله اسمیه اهل بیت را رضی الله عنهم در علم ظاهر و علم باطن علما و کبرا است ضعیف
 عنهم میان الامرتها و نفاستما و تعظیما نشانه سلسله الذریب نامند و شیخ ابوالحسن
 خرقانی را انتساب در تصوف بساطان العارفین شیخ ابویزید بسطامی است
 قریب الله روحه و تربیت ایشان در ساوک از روحانیت شیخ ابویزید است
 و ولادت شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بجا می بوده است و شیخ ابویزید را
 انتساب به امام جعفر صادق است رضی الله عنه و تربیت ایشان هم از روحانیت
 امام جعفر است رضی الله عنه و نقل صحیح ثابت شده است که ولادت شیخ ابویزید
 بعد از وفات امام جعفر است رضی الله عنه و امام جعفر را انتساب در علم باطن
 بدو طرف است یکی به پدر خود امام محمد باقر رضی الله عنه و امام محمد باقر را به پدر خود
 امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی رضی الله عنهم و امام زین العابدین را
 از خود سید الشهدا حسین بن علی رضی الله عنهم و سید الشهدا حسین بن علی را
 از خود امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و امیر المومنین علی بحضرت
 نبوت صلی الله علیه و سلم و علی آله و صحابه اجمعین و دیگر امام جعفر را انتساب
 قد علم باطن به پدر ماد خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است رضی الله عنهم
 نیز قاسم از کبار تابعین است و از فقها سبعة است که در میان تابعین مشهورست
 و از آستانه علم ظاهر و باطن و قاسم رضی الله عنه انتساب در علم باطن سلیمان فارسی
 است رضی الله عنه و سلیمان فارسی با وجود ریاضت صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و شرف سلمان است

انتساب در علم باطن بابو بکبر صدیق رضی الله عنه نیز بوده بجز از انتساب بحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم و همچنین اهل تحقیق بر آنند که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
بعده از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از خلفای رسالت صلی الله علیه وسلم است که امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه مقدم بوده اند بر نسبت باطن تربیت یافته اند و شیخ اسطرلابی
شیخ ابوطالب مکی قدس الله روحه در کتاب قوت القلوب فرموده است که قطب الانوار
در بر عصری الی یوم القيمة در مرتبه و مقام نائب مناب حضرت ابوبکر صدیق است
رضی الله عنه و آن سه دیگر از ائمه که فرود تر از قطب اند در هر زمان نائب مناب
آن سه خلیفه دیگر اند حضرت امیر المؤمنین عمر و حضرت امیر المؤمنین عثمان و حضرت
امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بر شان تعیین وصف است که در
ایشان اند و آن شش دیگر از صدیقان که صفات ایشان است که در
الارض و بهم برزقون و بهم بد فم البلاغ عن اهل الارض و بهم بظن
در هر زمانی نائب مناب آن شش دیگر اند از عشره مبشره رضوان الله تعالی عنهم اجمعین
و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و اهل بیت علیهم السلام و در زمان خطبه نبین
گفته اند ما بعد قال الله عز وجل اتخذنا ما قبله خلیفاه و لو کنت متخذا احد
خلیفا لاختذت ابابکر خلیفا و در حدیث دیگر فرموده است ان الله عز وجل
اختذنا بر ائمه خلیلا و موسی نجیبا و استخذنی جیبا و الله قال و عزتی و جلالی
لا یشرف علی خلیلی و سبخی و مضمون این دو حدیث آنست که اهل بیت
و ارباب تحقیق گفته اند خلقت عبارتست از دو مقام یکی نهایت مرتبه محیی و این مرتبه
در حدیث دوم و دیگر نهایت درجات مراتب مجبوی و هر دو اینست در حدیث اول
و یکس پس با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درین مرتبه شریکت نیست لفظ
مقام محمود و مشعر باین نهایت است و منبئ باین درجه که

بصفت قیومیت است چنانکه عطار قدس انشد منزه می فرمایند غزل

<p>پای تاسر چون فلک سرگشته ایم یک نفس فارغ مباشید از طلب لطف تو خورشید و چادر سایه ایم گر نگه داری حق همسایگان دو لشم ده که چه بگناه آمدیم در تو گم گشت وز خود بیار شد در بدر و ز نیک هم زمان تو ام بو که در گیر دیکمی از صد هزار</p>	<p>بادشاه دجل بخون آغشته ایم گفته من باشم ایم روز و شب چونکه با لطف چنین همسایه ایم چون بود جان پیش بے مرایگان ره برم شوز آنکه گمراه آمدیم هر که در کویت بدولت یار شد سبتلای خویش و حیران تو ام نیشتم نو مید و هستم بے قرار</p>
--	--

چون سالک را بهر دو صفت جلال و جمال پرورش دهند جلال او را جمال بود
 و جمال او را جلال باشد در استیلا ی خوف رجا بود و در غلبه رجا خوف باشد و همین
 آن زمان که مظهر صفت جلال گردد بصفت جمال توجه تواند نمود آن نظر سلطان
 العارفین ابو یزید قدس انشد تعالی روح بر مرید ابوتراب بخش نظر جلال بود نسبت
 تجلی ذات و آن مرید بصفت جمال پرورش یافته بود اگر بهر دو صفت پرورش یافته بود
 از راقوت کشیدن باران نظر سلطان العارفین بودی و در بشریت او ستایشی
 نکشته وقتی با محمد زاهد که در ویش صادق بود در صومالی بودیم یکبار سه بیرون آمده
 و تیشها با ما بود حالتی پدید آمد تیشها را گذاشتیم در وی دران بیابان آوردیم و با هم
 از هر نوع سخن میگفتیم تا سخن بدینجا رسید که سخن در عبودیت و فدائیت او گفت
 فلا تاجه باشد گفتیم تا نماتی که اگر در ویش را گویند ترا می بایم درون فی الحال بمیرد و
 درین زمان گفتن صفتی در من پدید آمد که روی به محمد زاهد کردم و گفتم بمیر فی الحال
 محمد زاهد بیفتاد و روح از وی بکلی مفارقت کرد و مدتی برین صفت گذشت تن او

رو از مغایرت روح بقیقانه بود پشت بر زمین و روی در آسمان و پاسوی قبا.
 از چاشت تا نیمه دران روز هوا بغایت گرم بود و آفتاب در برج میزان بود
 از آن صفت قوی مضطرب شدم و نیک متغیر گشتم در نزد یک آنجا سایه بود
 زمانی در آن سایه در تخیل شستم و باز از آنجا بزودی آمدم و در روی وی نگاه کردم
 رنگ او از اثر گرمی هوا سیاهی میزد حیرت من زیاده شد تا نگاه دران حالت الهامی
 بدل من رسید که با محمد زاهد زنده شوسه بار این کلمه را گفتم اثر حیوة در آنجا بر شد گرفت
 و در اعضای وی حرکت پدید آمد و در همان ساعت زنده شد و بحال اصل با آمد بخت
 امیر سیاه کلال رنتم و آن قصه را بر ایشان عرض کردم چون در انشای قصه گفتم روح
 از بدن او مفارقت کرد و من متغیر شدم امیر فرمودند ای فرزند چاره دران حالت نگفتی
 زنده شو گفتم الهامی بدل من رسید تا چنین گفتم و او بحال خود آمده اهل تحقیق گفته اند پسر
 بهر دو صفت جمال جمال سالک وقتی بود که بحقیقت محبت ذاتی رسد و یکی از علامات رسیدن
 بجمبت ذاتی سالک آن بود که جهات صفات مقابله محبوب همچو اغزاز و افلال مضر و نفع نزدیک
 سالک یکسان بود و نیز اهل تحقیق گفته اند يعطى الحق سبحانه المحبوب من اولياءه

فی الدنيا اول ما يعطى اهل الجنة فی الآخرة وهو قوله کن فیکون تلك الكلمة صورة الارادة

الکلیت و در صفت این مقام است آنچه گفته اند سید به حق از روی متقین تا که کان الله پیش آمد جزا	نظر چون چنین خواهی خلد به چنین کان الله بوده در ما مضی اما کمال معرفت و کمال ادب اوقفا
--	--

آن کند که آن ولی محبوب ارادت خود را تابع ارادت حق سبحانه و تعالی گرداند
 و ارادت حق را تابع ارادت خود نسازد و بشناسد که آنحضرت تبعیت را نشاید و
 اگر این صفت از وی ظهور کند بی اختیار وی باشد یعنی از خواست امتناع نماید طبیعت

چون ولی را هست قدرت از آنکه	تیر بسته باز کرد و اندر راه
-----------------------------	-----------------------------

و نیز گفته اند که اولیا را بعد در وقت ظهور مثل این صفت
 یعنی آن مرتبه زنده گردانیدن ایشان را بواسطه روحانیت عیسی باشد علی الصلوة
 والسلام سلطان العارفين ابو یزید قدس الله تعالی روحه و روحچه در زیر قدم مبارک
 او سپرده شد اگشته شدن آن سورچه تا لیم و متاثر گشت الهامی بدل او رسیده
 که در آن سورچه دم در دم او در مید سورچه زنده شد در آن حالت ابو یزید عیسوی
 الهی شد بودند و نیز گفته اند که کاملان اولیا را بعد از انصیب تمام است از نور حیوة حقیقیه
 که صفت ذاتیه جناب احدیت است و عکسی از آن بر فطرت سلیمه انسانیست یافته
 است ایشانند که بر طهارت فطرت اند و از ظلمات طبیعت و صفات بشریت
 که تغیر کننده آن فطرت است خلاص یافته اند و چون ایشان از نور حیوة حقیقیه
 بهره تمام دارند باین نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال
 مخفیة خالق مطلع می شوند بطریق فراست و از سطرالهیات و اوضاع بنیة انسانی
 مخفیة را درک می کنند و دیگر هم باین نور حیوة حقیقیه که نور الهی است دلها را
 طالبان استعداد زنده می گردانند و آن زنده گردانیدن بحیوة حقیقیه شریعت است
 از زنده بحیوة حسیه اما زنده گردانیدن بحیوة حسیه و مظهر احیای حسی شدن کثرت
 وقوع وی در میان اولیا را الله و عظیم ترست در نفوس خالق بدان التفات نمودند
 منتهای دور افتادگی باین خلق از آنست که خود را دوری اندازند و باختیار بار خود
 زیاده می کنند و گرنه قصور در فیض الهی نیست خدمت امیر سید کمال تمثیل می نمودند
 می فرمودند که تا نم تعلقات دور نشو کوزة وجود شائسته آن نشود که او را در خود
 درست در آرنه و باز چون کوزة بار در خمدان تصرف در آورند بعضی از آن خمدان
 درست بدر می آید و بعضی شکسته و این به نسبت ظهور ارادت از لیبست و ما
 این همه آنرا که شکسته بیرون آمده است فی الجمله هم امیدم دیگر بار در آرد سازند

و با گلی دیگر یار کنند و کوزه سازند و بار دیگر بخوان برزند تا باشد که این بار درست بیرون آید
 و میفرمودند که امیدوارتر حیات سه شنباز روز روزه بقبله متوجه نشسته بودند و با کسی
 سخن نمی گفتند بعد از آن سخن آمد و شکر گفتند و فرمودند مقصود ازین توجه آن بود
 که شناخته شود که این در را بقبول بازمی کنند یا بر دوا لیا را مصلح را بجا آید لهم البشری
 فی الحیوة الدنیاء فی الآخرة الایة هم در دنیا در وقت رفتن از حق سبحانه و تعالی
 بشارت می بود بقبول و غفران و دیگر آنچه فرمودند همه در واقعات و گیمالی آخره بنا بر
 آنست که هر چند بنده را صفت اختیار و خواستهای طبیعی کمتر می گردد و وجود بشریت
 بیشتر نفی می شود و از آن نفی قرب بنده بحق سبحانه و تعالی زیاد می گردد و زیرا که گفت اند
 سه قرب حق دوری تست از بود خویش + بی زیان خود نیابی سود خویش
 و بقدر نفی اختیار بنده را با حضرت الوهیت موافقت و تامل بر تقدیر او بیشتر می شود
 و بجا مراضا و سعادت نزدیکتر می گردد و همواره بنده بواسطه ترک اختیارها و خواستهای
 گوناگون طبیعی و محو گردانیدن آن صفات و تعینات بشریت از خود در درجات
 قربت ترقی می نماید تا چون بدرجه اعلی بی اختیاری برسد و او را بحقیقت تسبیح
 خواستی نماید نگاه از حقیقت بشریت بذروه عبودیت ترقی تواند بود شائسته آن
 تواند گشت که تصرفات جذبات الوهیت او را بر تبه الفنا فی اهد و البقار برسانند
 که اول درجات ولایت خاصه اوست و منتهای سیرالی اهد است و منتهای سیر فی اهد است
 عجائب این طور را نهایت نیست و سلوکی که عبارت از سیرالی اهد غالباً بجا کسنت الهی
 شرط این جذب است که در سیر فی اهد است نه آنکه هر که علی القطع طلب کند باید با هر سلوک

نه هر صدف که فرو خورد قطره باران	کند به مقصود در سیر نظم
صدف باید و باران مجر و چندین سال	درون سینه او گشت جایی در دانه
خلیص رطوع فناقی اسله احمی	هنوز نیست محقق که می شود دانه

کثیر و اما الوصلون قلیل در هر صد نفر درستی نبوده وین دولت هر سه گلیم نبوده	غواصان را اگر چه بی می نبود در غم زیناد را چنان می افتد و این سیر فی امد را مقام وصول
--	---

خوانند و در سیر الی امد سیر عاشق است بمعشوق و در سیر فی امد سیر
 معشوق است در عاشق و این سعادت بعد از فنا صفات بشریت و بی اختیار
 حقیقی میسر گردد چنانکه در هر دو عالم او را هیچ مرادی و خواستی نباشد جز او و این
 بی اختیار می حقیقی بواسطه بی اختیار می در تسلیم ولایت شیخ بود تسلیم ارادت
 شیخ نزد بان تسلیم احکام قضا و قدر است چون اینجا زعمده تسلیم یردن آید آنجا تسلیم
 تواند بود و چون از عهده تسلیم در تصرفات ولایت شیخ بیرون آید تن غرت از
 پیش جمال حقیقت بکشاید و قاصد بمقصود و مرید بمراد رسد قال الجنید رضا
 الا اتصال بالحق بقدر الالفصال عن الخلق و منها اثر توجبه بروحانیت
 اولیس قرن رضی الله عنه انقطاع تمام و تجرد کلی از علائق ظاهری و باطنی بود و هر گاه
 که توجبه بروحانیت قیوة الاولیا خواجه محمد علی حکیم ترمذی قریب امد رده نموده شدی
 اثر آن توجبه بطور بی صفتی محض بودی و هر چند در آن توجبه سیر افتادی هیچ اثری
 و گرومی و صفتی مطالبه نمی افتاد و چون وجود روحانیت در انوار حقیقت بی مناسبت
 محشود هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سر باید او را که است از خویشین و کجور چیز بی
 و بی نمایی چیزی دیگر نه بیند این سخن در وقتی می فرمودند که از سبای سلوک و احوال
 خود حکایت میکردند و توجهات خود بار و لح طیبه شایخ کبار رضی الله عنهم و ظهور اثر
 هر توجبه را در بیان می آوردند گفته اند اولیا امد مختلف اند بعضی بی صفت اند
 بی نشان و بعضی بصفته اند و بعضی از صفات نشان منگشته اند مثلاً گویند ایشان
 اهل معرفت اند یا اهل معامله اند یا اهل محبت اهل توحید اند و کمال حال و نهایت

<p>درجات اولیا را در بی صفتی و بی نشانی گفته اند بی صفتی اشارت بکشف ذاتی است که مقام بس بلند است و درجه بس شریف است و عبارت و اشارت از کندن آن مرتبه قاصر است و این سخنان نسبت به تنویر سلطان است که ادراک بیصفتی می توانست کرده نسبت حال</p>	
<p>سبب بیان که از ادراک قاصر اند نظم ذاتش اندر هستی خود بے نشان چاره جز جان فشانی کس نیافت و زنهان جوئی عمیان انگه بود آن زمان از هر دو ویرد نیست او هر چه خواهم گفت او زان برتر است</p>	<p>برتر از علم است و بیرون از عیان ز و نشان جز بی نشانی کس نیافت گر عیان جوئی نمان انگه بود و ر بهم جوئی چه بی چون است او صد هزاران طور از جان برتر است عجز از ان همراه شد با معرفت</p>
<p>گونه در شرح آید و نه در صفت و کمال این مرتبه بی صفتی حضرت سیدالمرکبین راست صلی الله علیه و سلم و همه انبیا و اولیا علی حسب مراتبم خوشه چینان خرمین سعادت اویند و با ستم از باطن مقدرس او در درجات این مرتبه ترقی می نمایند و مقام محمود که مخصوص بحضرت اوست صلی الله علیه و سلم اشارت بکمال این مرتبه است و از خواص مرتبه بی صفتی آنست که صاحب این مرتبه از اهل تکلمین بود و از صحبت قلب بصحبت نقاب قلب پیوسته باشد و جمیع صفات و اخلاق الهی متخلق و متصف گشته باشد و متصرف بود در احوال باطنی دنیا برین او را ابو الوقت گویند و از صفت بصفتی با اختیار خود انتقال تواند نمودن و از بقایای وجود بشریت بجلی صافی</p>	
<p>شده باشد و ازین معنی گفته اند سه لیک صافی فارغ است از وقت حال بسته برای جهان آرای اوست</p>	<p>صوفی ابن الوقت باشد در مثال حالیها سو قون غم و راسه اوست و منها حدیث اجموعه و ضوع کم</p>
<p>جمع الله شملکم اشارت سه دیانه الطن را با وضو خطا هر جمع کنند</p>	

اما استقامت باطن بجاصل آید و استقامت باطن آنست که در جنب کلمه توحید
 همه تعاقبات روحانی و جسمانی منتهی گردد و نفی آن همه تعلقات استقامت احوال
 و وایس بر استقامت احوال استقامت افعال است که استمال امر و منعی خداست
 و تعظیم فرمانهای حضرت اوجبل ذکره است و جز با استقامت افعال استقامت
 احوال معلوم نمی گردد و در رنده راه راه آینه روش و کوشش می باید تا کار او بجا
 رسد روش یعنی رعایت ادب با اهل و کوشش یعنی سعی نمودن در کارهای
 حق سبحانه و تعالی و عمل که دین با نچه او راه اموم شده است هر چه میگوید از او نام است
 بآن عمل کنیم لکن تقولون ما لا تقعون کینی مشکاست فا ذکر دینی آنکه که
 ذکر حق سبحانه و تعالی یاد کرد و دست بدان آید که مذکور است و هر چه دیده شد
 و دانسته شده همه غیر است و محال است بحقیقت کلمه لا آنرا نفی باید کرد و در نفی
 خواط که شرط اعظم سلوک است بی تصرف عم در وجود سالک که آن تصرف عدم
 از نتیجه جذب الیه است بحال میسر نگردد و در توفیق یعنی برای آنست آنرا آن جذب
 مطالعه کرده شود و آن اثر در دل قرار گیرد و در بیت عدد در ذکر قلبی باین جمع خط
 متفرقه است و در ذکر قلبی چون عدد از نیست یک بگذرد و اثر ظاهر نشود دلیل بر
 بر بجا صلی آن عمل و اثر ذکر آن بود که در زمان وجود بشریت منفی شود و در اشیاء
 اثری از آثار تصرفات جذبات الوهیت مطالبند آنکه خداوند جل و علاه مجید
 میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باقی یعنی این آیه چنان باید دانستن
 که اعمال صالحه و افعال حسنه که از اهل ایمان در می آید وقتی غنا میدگرود
 که در محل قبول حضرت اوجبل ذکره افتاد و غلامت عمل نفی شدن وجود بشریت
 است و در آن عمل و ظاهر شدن اثر تصرفات جذبات الوهیت باطن و تفکات الله تعالی
 در تمام بعضی ازین نوائه که اهل بصیرت است محبت از باطن و تفکات الله تعالی
 است و مقتضای امر به عبادت

<p>انقول الله وكونهم انصافين نے سہلوان یا باش</p>	<p>دم فرو خوردن بیاید هر دست که بتوانی ز خود بریدن</p>
--	---

و هم درین معنی گفته اند در سپاس بین تا بدل سی و در سپاس
 چشم نیابی از هر که پرسی و چون است او را دریافت تصرف خود را
 فانی کند و در باطن او هیچ تصرفی باقی نماند با و گذارد و بداند که منفعت
 و ز خطای مقتدر پیش از آنست و اگر چه وجه آن نداند حضرت خواجہ ما
 قدس اندر وجه میفرمودند که درت با بل دل مردم عزیز آنست اگر در آخر
 امر وجه صواب و را الحاکم نظر بر میان نباشد و اگر خلاف صواب نظر شود
 هم وجه و تو در میان نباشد قدس مد تعالی ارواحم از جمله اذکار
 ذکر لا اله الا الله را اختیار نمودند بنوعی چنین وارد است که افضل الذکر
 لا اله الا الله و صورتی از نفی و اثبات و حقیقت است بحضرت عزت
 باین کلمه توان بر وجه بیان است و حقیقت حجاب استعناش صورت

کو تیه است در دل و اثبات غیر است و کلمه المعالجه بالا خدا و
 درین کلمه نفی ماسوا صحتی است و خلاص از شرک کفنی جز از ماومت
 و ملازمت بر معنی میاید پس اگر باید که در طرف نفی جمیع محرمات است
 بنظر فنا و ناخواستگی از معنی ذکر می اندیشد و نفی خواطر دیگر میکنند و در
 طرف اثبات وجه است عزت را جل فکره بنظر بقا و مقصودی و مطلوبی
 و محبوبی مشاهده می شود در اول نماز حاضر می باشد و هر چیزی که دل را
 بآن پیوندمی بیند باطل میکنند و باثبات محبت حق را قائم مقام
 آن محبت میکنند از جمله مجوبات و الوفات فارغ شود و هستی ذاکر
 در نور ذکر مضحک و در عوائق وجود بشریت از بر غیر ذوق گفته اند باز داشتن

انفس در وقت ذکر سبب نهد و آثار لطف است و مفید شرح صدی و لطیفان دل است
 و یاری هنده است در لغی خواطر و علوت که آن با نداشت نفس سبب جلدان صلاوت غلیظه است
 در ذکر و واسطه بسیاری از نواید دیگر و حضرت خواجہ ماقلین صدور و ذکر بازداشتن نفس لازم شود
 چنانکه رعایت اعدا در لازم نمی شمرده اند اما رعایت و توفیق قلبی اعم میباشند و لازم
 می شمرند زیرا که خلاصه آنچه مقصود است از ذکر در توفیق قلبی است و واسطه مطالعه
 جمیع مکتوبات و محذرات بنظر فنا و مشاهده وجود هر یک حق سبحانه بنظر لقا و ملازمت بمعنی
 صورت حقیقت توحید در دل ذکر قرار گیرد و چشم بصیرت وی کشاده گردد تا او را میان قلب
 و توحید هیچ تناقض نیاید و درین مقام حقیقت ذکر صحت لازم دل گردد و بعد از آن
 بجای رسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی گردد و هیچ اندیشه حق سبحانه نماند و ذکر در ذکر
 و ذکر در ذکر فانی گردد و چون بارگاه دل از زحمت ارضائی گردد و بیکم لایسبند

ایضی دلاسمانی و لکن بسینه قلب عبیدی المنون ابی الحدیث جمال سلطان الامامه علی نماید
 بر حکم و عود او ذکر کم مجر و از لباس حق و صورت و خاصیت ششی مالک الاوجه آشکارا گردد
 و ذکر روح با ذکر وجود او در بجز نامتناهی اذکر کم مستقیم مستملک گردد و سه

ذکر کن ذکر تا ترا احسان است چون تو فارغ شوی ز ذکر بندگی	پاکی در ذکر نیزه وان است ذکر خفیه که گفته اند آنست
--	---

یا در کرد و باز گشت و نگهداشت و یاد داشت و دوازده ذکر سانی و قلبه
 و نگهداشت که مراقبه خواطر است یاد داشت ست نایده و فانی شدن
 و ذکر خفیه است علی الحقیقه و ذکر سانی و ذکر قلبی بمنزله لغت و باست تا ملکه
 خواندنی او بجاصل آید و اگر معلم حاذق بود و در طالب صدققت استعدا و آن یابد
 شاید که در قدم اول او را خواننده گرداند و بمرتبه یاد داشت است تعلم الصفت
 و با برساند اما اغلب طالبان آنانند که ایشان را بر یاد و از لالت کرده اند

پیش از ذکر لسانی و قلبی بنابر آنست که در باره او در تکلیف می گفت
 و میگویند بر پروردگارم برای قطره ای از باران بهیم سوئے فلک + زانکه عرشیت
 اصل جوهر ما + ساکنان فلک + صفات خویش و معنی ما کل است
 شکر ما + ولبری ما شدت است + میان کل شکریم + نمان دل قوی است
 و بر ما زهره دارد و حوا + بر دیگر شکر ما + ذره های هوا بریزد روح
 از دم عشق روح پرور ما
 اسم التکلم انظار الصفا
 مخفی الکنون دست
 از زمین و تو + من الیا
 بهیچانگی دانست اما
 و درست نباشد که
 دوگانگی اثبات گ
 بجزئی از معنی است
 حق سبحانه بنده را
 و ذکر روح و ذکر
 دو عالم دل
 طاقض برتر از مرتبه
 در نهایت
 باشند آن
 کرده شد نیز سید
 که ای هم بر
 یقین الکر عبارتة عن تخلیه بذات سبحانه من حیث
 صفا بقوت الجمالیة والجلالیة و ذکر بی شکر
 است از لاله الاموات شکار اردست تا از خود باشند
 روح در بهایت فطرت اگر چه حق سبحانه را
 زیرا که شناخت از شه و خیر و شهود از وجود
 است چون وجود روح پیدا آید عین وجود او
 لمناهی دارد و مقصود آنست که اشارت شود
 اقرس بعد روح فرموده اند در معنی اذکر که و ذکر
 ت بران مراتبی که ذکر است یعنی ذکر زبان ذکر اول
 طه و عالم جسمانی در روحانی است و روح را واسطه
 بطاقت اهل بعد برتر از مرتبه روح و قلب است و نزد
 مرتبه روح است و حقیقت سر عین روح و دل است
 در مقام خود متجلی گردند و به صفت غیریت منصف
 ندیه نسبت کسی که آن نهایت دل و روح که ذکر
 است خاص حضرت که خاصان حضرت را دهند
 و میان عالم صفات خداوندی و میان سرتابو اسطه

آن راه یابند بعالم صفات الوهیت مصر اخرج که رستم را کشید هم بر خشم رستم + الایحتمل
 عطایا الایملک الاطیاء الایملک و ذکر در مرتبه خفی تا بحقیقت ذکر خفیه و سر آن چنانچه نقل شد
 خالواد و حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجروانی قدس الدتعالی روحه بان اشارت
 فرمودند یکی است زیرا که تا وجود و حانیت باقیست و تجربه فنا نرسیده است آن ذکر
 بحقیقت خفیه نیست سخن که اگر که لا تطلم علیه ملک فیکتبه و لا نفس
 فتعجب به اشارت بانست و چون بحقیقت فنا برسد اینجا بود که باطن او از نفی
 بالیست و جز اثبات نتواند بود و ذکر او اصدانده شود اینجا بحقیقت کلامه سر او برسد
 و حضرت خواجه با قدس الدتعالی روحه در عقیقت این معنی بسیار فرمودند می که حق تعالی آن ذکر
 الخروج عن الغیاب الی الغیاب الی انفسار المشاهده و مشاهده و تجلیات بود و مشاهده
 در تجلی صفات و محاصره در تجلی افعال و مقصود و از ذکر اسمانی توجیه کلیه سینه بجمع توحیدی
 و جوفانی تانفی خاطر شود باین توجیه کلی از نماز نیست و بدوست باین ذکر بدل برسد و از زبان
 بدل باز منتقل شود و در دوام ذکر قلبی نوری از انوار الهی تجلی گردد و باین بنده آتش
 تجلیات صفاتی و اسمانی و قابل تجلیات ذاتی گرداند واحد الموفق و کمال درجات
 و مراتب ذکر آنست که مذکور بدل است و می شود و کورماند پس بگی دل او دوست گد و فر
 میان آنکه بگی دل ذکر دوست گیر و آنکه بگی دل دوست گیر و پیچیدگیست غمط بود که آنرا
 عشق خوانند عاشق گیر و بگی او را عشق دارد و باث که از غایت مشغول بمشوق نام
 مشوق را نیز فراموش کند و چون چند است ترقی که در که بود نور او را هر چه هست
 بفرزند ایتعالی فراموش کند بحقیقت این معنی است که و از ذکر ربك اذا نسیت غیبا
 و نسیت نفسك لان تحقیق المذکور و شه هود و لا یوجب نفی الغیر فائتبات
 یثبت الغیره فائتباتک یثبت الغیره و چون بحقیقت این معنی برسد که خود را
 و هر چه هست جز حق تعالی فراموش کند و این حالت را فنا نیستی گویند و نهایت

باین
 معنی

سیرانی باشد بود و اکنون با دل راه تصوف و عالم توحید و وحدانیت و بسبب
 درجات ولایت خاصه رسیده باشد و از اینجا گفته اند قطع حیثیت معراج فلک
 این نیستی + عاشقان را مذہب و دین نیستی + هیچکس را تا نگردد او فنا نیست
 ره در بارگاه کبریا + و اینجا بود که صورت ملکوت بروی روشن گردد و ارواح انبیا
 و اولیا و جواهر ملائک علیهم الصلوٰۃ والسلام بصورتهای نیکو نمودن گیرند و آنچه
 خواص حضرت الوصیت است پیدا آمدن گیرد و احوال عظیمه پدید آید و از مشاهد صورت
 بدرجاتی ترقی کند که عبارت از آن نتوان کرد و هر کس را چیزی دیگر پیش آید و درین
 گفتن فائده نیست که این راه رفتن است نه راه گفتن اما مقصود او اهل اعتدال شرح این
 نوع سخنان ترغیب طالبان است و در وجود روحانی نیز فانی گردد تا از رویت جلال
 و کشف عظمت آئیت بر دل و قلبات اینحال دینی و عقبن فراموش گردد و احوال
 و مقامات در نظر هست او حقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد و از درین زمین
 زبانش ناطق گردد و در تن خاضع و خاشع گردد و در عین این فنا حیرت دلی نشانی بود
 فیخفیه فی کتبه الایه **س** کس اندر بد ز تو نشانی + اینست نشان کس نشانی
 و اگر کسی در ذکر با این درجه نرسد و این احوال و مکاشفات وی را نبود لیکن ذکر بر سر
 مستولی گردد و در دل متمکن شود و معنی کلمه توحید آن معنی که در آن حرف نبود
 و عربی و فارسی نباشد بر دل غالب آید و دل بند کرد و معنی او قرار گیرد و چنانکه
 دل را بیجا کف بجای دیگر باید برد و این نیز اعظم بود که چون دل بنور ذکر
 آراسته گشت کمال سعادت را همیا باشد هر چه درین جهان پیدا آید
 در آنجهان پیدا آید و چون زمین دل از خار و سوس و دنیا خالی کرد و تخم
 ذکر در دل بیعت نماید و اکنون هیچ نماند که باختیار تعلق مراد اختیار
 تا اینجا بود و پس از آن منتظر می باشد تا چه پیدا آید و غالب آن بود

که این سخن ضایع نماند که من گمان نیرید حدوث الاخره نزدیک نزد لفظی حوثه و ذکر بردوام کلیه
 عجایب ملکوت است و قرب حضرت الهیست و ذکر بردوام ثنائست که بزبان مابدل
 بود بلکه آنست که همیشه لازم و مراقب دل باشد و دل را بعد از آنکه صافی گردانیده باشد
 از عداوت خلق و ذکر ایشان و از ذکر ماضی و مستقبل و از شغل محسوسات و از غضب
 و اخلاق بد و شهوات دنیا و طلب آن با حق تعالی دارد و هیچ غافل نباشد که حقیقت ذکر
 نزد بعضی غفلت است که گفتن دل هم حدیث نفس بود و غلاف و پوست حقیقت ذکر
 باشد و دوام مراقبه دولت بزرگ است و علامت صحت مراقبه موافقت احکام الهیست
 و نیک و شوار بود همیشه دل زلزلش را بر یک صفت و بیک حالت داشتن و مداومت مراقبه
 طریق است موصل بحقائق و دوام مراقبه بی مقدمه قطع علائق و عوالم و صبر بر مخالفت
 نفس و احتراز از صحبت انیارس میسر نگردد و شیخ بزرگوار شیخ شهاب الحق والدین السهروردی
 قدس الله سره العزیز فرموده اند که سبندی بر فرائض و سنن اقتصار نماید و اوقات دیگر بزرگ
 بسر برد و متوسطا مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرائض و سنن اولی است و هر آن
 خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید و از تلاوت حاصل گردد باز ماند
 دیگر چون تجلیات صفات مختلفه بواسطه تلاوت آیات مختلفه المعانی و دقائق مفهومی
 و حقائق علوم و مستقی را که نور ذکر صفت ذاتی او گشته است فاضله و روی کامله عمل نماید
 که عبادت تا سه جا سه است و حضرت خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سره
 تعالی روحها از سفیان ثوری رضی الله عنه نقل کرده اند با سناد خود که فرموده
 سمعنا ان تلاوة القرآن افضل من الذکر و النکاح و الرقوبه این سخن فرموده
 وجه نیک خواصی کرده است گویند و این سخن برای آنکه بکلام حق سبحان ذکر حق
 کردن فاضل تر از آن باشد که بکلام خود فان القرآن له یخلق منذ نزل الی العباد
 و لا یخلق ولا یبدن نس فهو علی طراوته و طریبه و ظهوره و المکسوة الی نور عظیم

لایق بجانب لشکرم وهو الله عز وجل و ذکر الازی سید کره العبد
 صبت عامن تلقاع قلبه من علمه بربه لا کسوة و اگر کسی معنی قرآن نراند
 باید که دل حاضر دارد و در خواندن و نگذارد تا حدیث النفس او را بر جانب برود دل را
 بنور تعظیم و توقیر آراسته دارد و در دل وی حاضر بود و عظمت قرآن که سخن خداست
 عز وجل و صفت وی است و قدیم است اگر حقیقت معانی اینجورون آشکارا
 شود بهفت آسمان و بهفت زمین را طاقت بجای آن نباشد و امام احمد صبل حقه
 علیه میگویی خداوند عز وجل را بخواب دیدم گفتم یارب تقرب تویچه چیز فاضله گفت
 بکلام من قرآن گفتم اگر معنی فهم کنند و اگر ندانند گفت اگر فهم کنند و اگر نیکی از کبریا
 میگویند قدس اصدار و احکم کسی که دارد بخورد و نداند که چه میخورد اثر کند قرآن نیز اثر کند و هر حرفی
 از قرآن بمنزله کوه بیست که بر وجود بشریت واقع میشود و او را فنا میکند و آثار او را
 مرفعی کند و چون نور قرآن بنور دل مومن جمع شود نورانیت زیاد شود و وجود بشریت
 بیشتر ستلاشی گردد و خواجه امام محمد بن علی حکیم ترمذی قدس اصدرو حما فرموده اند که جمله
 وظیفه تلاوة قرآن در شب فاتحه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل أعوذ
 برب الفلق و قل أعوذ برب الناس و فاتحه سوره حشر و فاتحه سوره بقره است
 و جمله وظیفه سوره یس است و حضرت غزیزان خواجه علی راستینی قدس اصدرو حما
 فرموده اند که هرگاه سه دل جمع آید کار بسته مومن بر آید دل قرآن و دل بنده مومن
 و دل شب و حضرت امام ربانی خواجه یوسف بن ایوب بهرانی قدس اصدرو حما
 که سلسله مشایخ خواجه ما قدس الله تعالی ارواحهم با ایشان می پیوندند و چنین
 فرموده اند طالب را باید که شب و روز را مستغرق کلمه لا اله الا الله گرداند و خواب
 و بیداری بر گفتگوی وی نفقه کند دست از نوافل نمازها و ذکرها و تسبیحها ببرد و تقصیر
 برین کلمه کند چنانکه علم لدنی و حکمت الهی بود خدایت نفل زحمت بود هر روز و شبی بلکه

هر ساعت و لحظه بنماید که در آلاء الهی است از هر چه جز آلاء الهی است
 الا نماز فرض و سنت تبرکند بکلی از چنان آلاء الهی است که در این دنیا و آخرت و باقی
 بلا و محنت شناسد می گردد از اندیشه کلی کائنات و تعلق گیرند که آلاء الهی است در همه
 حالات و ساعات و در قطع علائق مخلوقات هیچ آیتی از افعال خدا کار ظاهر نمی باطنی
 کامل تر و شافی تر از قول آلاء الهی نیست شیخ شهاب مجاهدین بغدادی قوی است
 روح گفته اند اتفاق المشایخ قدس الله تعالی ارواحهم علی المرید ما کلمه

یسئلک طریق کلا اله الا الله مدت قرینه باربعین سنه لا یصل الی حقیقه الا الله
 و حضرت خواجہ امام محمد بن علی حکیم تبریزی قدس الله تعالی روحهما فرموده اند کسی که
 دوام دولت ایمان طلبد باید که در هر کاری و در هر حالی عادت وی گفتن آلاء الهی
 بود و ظلمت شرک خفی را باین کلمه همواره دور می کند از خود و ظهور نور ایمان را بر دل خود
 تازه می داند چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند جد و دایمانم آلاء الهی است
 و مشما اهل تلویین را مرتبه ندانست تا ایشان را بی اختیار ایشان بجزت سلطنت
 نماند باز نیانند و اهل تکلمین را مرتبه و در است که حضرت سلطنت ایشان را نائب
 سناپ خویشین ساخته است و در تصرف ملک اختیار داده و مطلق العنان گردانیده
 پس اهل تکلمین حال ایشان از زوال همین بود و هر گاه که خدایند باختیار نصفه بصفتی
 و از حالتی بچالنتی منتقل گردند اهل تکلمین را نیز تلویینات احوال است اما فرق است
 ایشان بر احوال باطنی خویش غالب اند و متصرف می توانند شد و آنکه طائفه
 از اهل الهی گفته اند که مقصود از وعید تحفیف است این سخن از ایشان در وقت
 مطالعہ الطاف ربوبیت بوده باشد و در زمان غلبه و تصرف آن حال بر ایشان
 اما طائفه از اهل الهی که بر احوال باطنی خویش متصرف باشند آن احوال را همیشه آن
 شرح سنجید اگر توافق قانون شریعت بود بر آن اعتماد نمایند و بطور آرزو گردند بر آن

اعتماد نکنند یکی از ابرار قدس اصدار و احمم میگوید لا اقبل من قلبی الا بشا هدی
 حدیثین از کتاب والسنة و آن شام که عبد الله بن محمدی با پیوسته و آخر آن
 دو هزاره سال بعد از واقعه که خواجه محرم علی حکیم ترمذی قدس احد تعالی روحه و تریفه
 با و نموده بود و با دوران واقعه فرموده که خود را کشویش ده این زمان وقت ظهور آن
 می طلبی نیست این معنی در چهار بعد از دو هزاره سال ترا خواهد نظر و آئین و بصحبت آن
 خواهی رسیدن و قصه واقعه خود را بتمام بگذار و در نظر طلب کرد و در آن واقعه دیده
 که هرگز از یک کنج خانه رسانیدند در یک در آن کنج خانه دید آمد در بر این در یک پنجره
 و قفل کلید آن قفل بر او زد و برین کلید که در میان شد که قفل را بشا هدی که بشا هدی
 بر آن آمد با خوشی گفتم اگر این در را با مالیا تمام بشا هدی کس را قوت این شعلهها نتواند بود
 کلید با نیست هر وقت که اختیار باشد به مقدار بصحبت می توان کشود و در صفت
 اهل تکلیف گفته اند از رق تصرف احوال آرا شده اند و حجاب از پیش بصیرت
 ایشان کجلی برخاسته است هیچ سببی از اسباب لغزی و ضعفی بحال ایشان آه نیاید
 و هیچ چیز از کمالات بشر ایشان را آرزو شده محبوب و اشتغال بآن مشغول نتواند کرد
 اختلاط با مخلوق و مشاهده احوال ایشان در ایشان اثر نکند و صفت ایشان را لغز
 نتواند کرد و چنانکه اهل تلویح و اهل تکلیف را به بند ما و ذرات تشبیه فرموده اند ولی عزلت
 و ولی عشرت هم پوزیر و ندیم تشبیه کرده اند ولی عزلت اشرف است به نسبت حل
 و ولی عشرت افضل است بحسب کمال و همچنین ملک مقرب اشرف است از انسان
 ناقص و انسان کامل افضل و اکمل است از وی و آنکه در صحیح واردست در حدیث قدسی
 وان ذکر فی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم و همچنین آنچه واردست در
 حدیث قدسی دیگر در وصف ولی عزلت است ان من اغبط اولیای عندی
 مومن خیف الحاذق آنچه در آن حدیث دیگر واردست که رسول صلی الله علیه و سلم

فرمودان الله تعالى عبد اليسو با نبياء ولا شهداء ويعظمهم النبيون
والشهداء لقر بهنم ومكانهم من الله عز وجل ولقد تمنى اثني عشر نبيا
انهم كانوا من امتي وانچه واروست در احاويث ديگر كه مثل ابن احاويث است
موسم تفضيل خواص ملك بر خواص بشر است و موسم تفضيل دني بر ديني است و دفع
آن در هم و تحقيق جواب از ان شبهه بنا بر اين معني است كه فرق است ميان شرف حال
و ميان فضيلت و كمال و مندرجات تقابل اسماء بر انواع است بغير بخت عمل كردن ايشان را
مقصود از بخت نفع خالق بوده و وجود خود و بعضي عمل بغير بخت كردند مقصود ايشان از
نفع خالق بوده و وجود خود اما نفع خالق در عمل بغير بخت بيشتر است و ظهور در ان تمام تر
و از خطر و ترس هم در كارانه بر آدمي مثال درختي است درخت بي نتيجه بود يا ميوه ديگر بر ميوه
مختلف طعام باشند ياد رسايد او يا سايند يا از حسن بطراوت او بنظر اعتبار بر سره گيرند

فقط هر كس بديرت در آرزوي ديگر نهد	اندر رنگ و چوي و جيت و جوي ديگر نهد
گر چه كس را ببيع كار و بار نبست	جمله بيكار اندوكس بيكار نبست

كمال وجود او اهل آمد و راي عقيدة حلقست و زيار ده از انست از عقيدة خلق
جز بار خاطر چيزي ديگر نبست مقصود از ان عقيدة و انظار كمال مديت و جود خلق
بارستي براي منفعت ديگران مي بايد كشيده و در باطن آن ستمي يا از خود نفي سئ بايد كرد
نسبت تربيت و منفعت و جود ايشان در انظار كمال مقصود و نقصان نسبت در

باطن ايشان از اين معني در وما الله است اللهم لا تقدر شئ على انظاها الا الله
ذلة باطنه بقدره ولا ترفضه عند الناس در جنة الا حططنه عند نفسي شما ما داعي طلب كه
در يكي پديعي آيد و صحبت اهل الله را طالب ميشود محض فضل الهيست و حق آنكه ترس را كه
مع نشور غمش بهر دل و جان ندهند + بايكه قدر آب نعمت بزرگ را بشناسد و اگر همه
آب بود كه زباني گوش دل ايشان اهل شده دارد و توفيق آن بايد و ان داعي تربيت و هم

و تقویت کن و نظر اهل افتد بر آن داعیه طلب که بی اختیار ایشان در یکی پدید آید و ظهور کند
 پیشترست چه اگر باختیار ایشان در یکی آن داعیه طلب ظهور کند آن اختیار از ایشان
 محل خطر بود و نفی آن اختیار در باطن بر ایشان لازم میگردد و تا بی اختیار ایشان از غیب
 چه پدید آید و بتبیان و اهل طلب را بتزویک خداوند سبحانه و تعالی و نزد یک اهل الله
 تعظیم و نفاذ قویست و برای اینست که یاد آور در او را بیت لی طالبها فکن له خدا و ما
 ظهور و داعیه طلب و ولتی بزرگست زیرا که تا حق سبحانه و تعالی بصفت ارادت روح بنده
 تجلی نکند عکس ارادت آتی در دل بنده پدید نیاید و طالب حق سبحانه تعالی
 و طالب صحبت و دوستان وی نگردد

جوینده از آن نه که جویمان تو نیست

و تربیت و تقویت این صفت در آن بود که تسلیم تصرفات و ولایت شیخ کامل کامل
 کرد و تا بنیاید خداوند عزوجل مقصودند و حصول میبندد و اگر نه خطر آن دارد که آن صفت
 طلب در و بقایا بد و منها طریقه اهل باطن کم و دین و کم زدن و نیستی و افتقار
 و دید تصور اعمال و مشاهده نقصان احوال وجود بشریت هیچ چیز چنان منتفی نگردد که
 بدید تصور یکی از حکمتها می که بنا بر آن زلت بر انبیا گذرانیدند این بود حقیقت استغفار
 که استغفار از وجود بشریت بود که اصل همه گناهایان است بعد از آنکه وجود بشریت را
 و اهل تقیای آنرا در خود در یابد و در آن از دور ماندگی از سر تضرع و در حضرت صمدیت جل فکره

<p>خلق ترسد از تو من ترسم ز خود دولت در دمسلمانیم ده در گذرانیدن تصور بر اهل الله حکمت</p>	<p>بنالد تا حقیقت استغفار بود و لظلم که تو نیکی دیده ام و ز خویش بد نیست نفس ظلمت منم ده</p>
--	--

نفی وجود بشریت ایشان است و اعتراض موسی بر خضر علیه السلام که بجهت غیرت
 شریعت بود یکی از حکمتها که در آن نفی وجود موسی بود علیه الصلوٰه و السلام

مرشد علی الحقیقه جل ذکره هر یک از دوستان خود را نسبت بحال و تربیت می فرماید
 و چون اولیا است را از نسبت ولایت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بهره ایست
 هر آئینه از نسبت ولایت پیغمبران دیگر علیهم السلام نیز بهره بود و اولیا است را
 بهره از علم لدنی به نسبت شرب خضرست علیه الصلوٰة والسلام و به نسبت استعدا
 از روحانیت او اگر چه اولیا رحمت الله علیه بواسطه صورت جسمانیت و وقتی باشد که
 عاقل باشد از آن استعدا و اولیا است را اقتباس انوار از مشکوٰة روحانیت بعضی
 از انبیا علیهم السلام می باشند و استعدا باطن از روح آن نبی منافی بتبعیت حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم نیست زیرا که همه انبیا علیهم السلام که بوده اند مقتبس از
 انوار حقیقت از مشکوٰة نبوت حضرت رسالت اند صلی الله علیه و سلم و بسند اند
 از باطن مقدس او صلی الله علیه و سلم ارواح همه در تحت احاطت روحانیت او داخل
 و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی بواسطه معلوم و مفهومی بود و آن
 علم را معرفت ذات و صفات حضرت عزت جل ذکره تعلق باشد و آن علم را عالم غیب
 در اول ایشان در اندازد و قل ان لدی یقذف بالحنی علام الغیوب و آن علم
 بشهوات و وجود و ذوق بود نه بدالات عقل و نقل و در وقتی باشد که نور حقیقت تابو کند
 و مباشر دل گردنی حجاب صفات بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی بومی
 بکل صاف شده باشد و بنده از وجود بشریت بدرآند انزلان و ایشان حق سبحانه رسید
 و از آنحضرت در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات تو است

<p>تا بگیرد دوست تو علمت نما ، بچو احمد پرتی از نور عجا زانکه هر فرس باصلش بر سرست تا لدن علم لدنی سنی پرد</p>	<p>فقط چون ملائک گوی لا علم لنا گردین مکتب ندانی تو، عجا دانسته باید که اصلش از سرست هر بری بر عرض دریا سکه برود</p>
---	---

و منها نسبت باطنی درین طریقه چنان افتاده است که جمعیت در طرا و صورت
 تفرقه بیشتر از آن بود که در ضاوت و صورت جمعیت بر مثال جوهر است که هر چند پوشیده
 تر بود جوهریت او صافی تر گردید و در معنی گفته اند سه از درون پادشاه تا از درون گیاه
 و ش ۱۲ پنجمین زیر باروش کم می بود اندر جهان حقیقت نیست که حقیقت تحت
 اختیار نیست درین طریقه درین بصیرت افتاده است روح صورت بر عمل نیست
 است و اگر نیست نبود چشم داشت نتیجه نبود هیچ عملی نتیجه ندهد اگر چه در کسب خلاص خود را
 از نظر به نتیجه نگاه می باید داشت اینک فرموده اند عمل بی چشم داشت نتیجه ندهد
 معنی آن حدیث است که وارد شده است بعوض الصحابة رضی الله عنهم
 و ذوی القربان من فوقه الا ان یملنوا بحسبته له حسب و احتساب چشم است
 ثواب و نتیجه باشد و در نتیجه عمل صالح هر روز دنیا بود و هر در عقبی و از دنیا فرموده است
 ابو سلیمان دارانی قدس الله روحه کل عمل لیس له ثواب فی الدنیا لیس له جزاء
 فی الآخرة و منها معلوم نیست که در چه صفت دارند و ختم بر کدام صفت خواهد بود
 و گاهی ایمنی و گاهی اضطراب کار است بی تدبیر و حیرت نیست ضروری هر کس از کسب
 صفتی بجمال رسیده اند اما عاقبت کار همه تیر بودن درمی باید دادن و تسلیم تصرفات
 غیب بودن بود خود را بکلی حضرت واجب الوجود جل ذکره تفویض نمودن که است
 و وسط معلوم است اما انتها معلوم نیست که ختم کار بر چه صفت است و بر چه حالت
 همه برین بوده اند شیخ عطار قدس روحه میفرماید نظر

<p>پیش دانا یان که ره بین آمدند جان خود را عین حیرت ساختند درنگ این بحر بے پایان بے تو چنان دانی که این آسان بود</p>	<p>گاه بے گاه از پے کین آمدند همه جان عجز و حیرت ساختند غرق گشتند و خبر نه از کسے بلکه گمتر چیز ترک جان بود</p>
---	--

چند گویم جز خموشی راه نیست	ز آنکه کس در از مهره یک آه نیست
----------------------------	---------------------------------

اولیا خدای عزوجل خود را یکی تسلیم قهرجات الهی گردانیده اند و اسن بهت را از التفات بوجودی که طالب حظ جسمانی یار و جانی بود پاک افشانده اند بنا برین حزن و خوف را که سبب ظهور این درجه فطت طلب حظره جانی باجمالی است زیرا که حزن بجهت فوات حظوظ بود در فاضی یاد رجال و خوف بجهت فوات آن در استقبالی از ایشان پرداخته و این تشریف و ایشان را از زلفی داشت که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الایه و بحقیقت درین زمان هم وزارت بر ایشان مطلق شده است زیرا که درجه ولایت که انفرادی اند و الهی است بعد از فو تا مطلق بود از همه حظوظ و تعلقات جسمانی و روحانی و با اینهمه در مقام ولایت اولیا خداوند را خشیت و بهیبت و عظمت و جلال الهی است بحالی خوف درین تشبه است و بحسب ترقی در درجات ولایت ادای حق عملست الهی لازم فوات شده و ازین معنی سید اولیا و سفند انبیا صلی الله علیه و سلم فرموده است انا اعلمک الله

واخشا که باکله و خواجه محمد بن علی حکیم ترمذی قدس الله تعالی روحه فرموده ان لا یبارک و الا برسل صلوات الله علیه علیهم یا مکتوب الذکر ایضا البشری و لیس المکر عند ما الذی یفعله العامة فالذی یفعله العامة تنوع التحوالی فضل اغیر ما صون فاذا او من و بشر من فاما المکر الذی لا یجوز امنه فانهظم شأننا و منها چون سالک را بعد از بلوغ تقرقه میان دل و زبان می شود یعنی اشتغال ظاهر از اعمال باطنه بالغ نیاید و عمل باطن از شغل ظاهیر حجاب نگره و اجازت دعوت خالق بود و بلیغ سالک عبارتست از تصرف و وجود فنا در وی در سیرت و در سیر فی الله که مقام جذب است و چون سالک تصرفات بنبرات الهی بهیبت از خود

مشاهده کرده بود و کیفیات آثار جذبات را در خود دیده و مظهر صفت جذبه الهی شده
 لاجرم بصفت جذبه در باطن دیگری تصرف توان کرد و آن تصرف و سه تصرف
 حق سبحانی باشد گفته اند حقیقت ولایت که در باطن نبوة است تصرف است
 در خلق بحق و در نبی حقیقت منظر تصرف نبی است و علامت صحت حال ولی متابعت او است
 نبی خود را و تصرف حقیقت جز یکی نیست و گفته اند واصلان و کاملان دو قسم اند یکی
 از مشرق بان حضرت جلال انانند که بعد از وصول بدرجه کمال حیرت انگیز و گیران باشند
 نرفته است غرقه بحر جمع گشتند و در شکم ماهی فنا مستملک شدند قباب غیرت و قطان
 دریای حیرت اند ایشان را از وجود خود آگهی نبود بدیگری کجا پردازند و ایشان
 گنجهای آن کی بود که دیگران بدان جناب آشنا نتوانند کرد این طائفه را از اذواق
 طور نبوة بهره نبود و قسم دوم از واصلان و کاملان آنانند که چون ایشان را
 از ایشان بر باینه باز تصرفات جمال ازلی ایشان از ایشان و بهر خلعت نیابت
 پوشانند و حکم ایشان را در مملکت نافذ گردانند و فضل و عنایت ازلی ایشان را بعد از
 استغراق در همین جمع و لجه توحید از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و میدان بقا خدای
 و مناصی ارزانی دارد و تا خلق را بنجات و درجات دعوت کنند این طائفه اند
 کاملان مکمل که بواسطه کمال متابعت رسول صلی الله علیه و سلم تبه وصول و وصول
 یافته اند و بعد از آن در رجوع بر اثر دعوت بدعوت خلق بطریق متابعت ما ذوق ماسوا
 شدند قل هاج سبیلی ادعوالی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی الا یتة هر کجا
 فروماند و در ظلمت بیابان تخمیر بطلب بر حالت حواله او را در اقتباس حذوت
 و مواجید با نفاس طیبیه ایشان فرموده اند مقام ایشان آن بود که گویند سه
 عیسی منم و معجز من این نفس است | هر دل که شنید این نفس زنده شود
 و من احسن تو لا من دعائی الله و عمل صالحی اوقال انی من المسلمین و جعلنا

<p>معمولاً یمنه یهتدون باهرا با صبر و ادا کالوبایا کتا یلقون و در صفت اینطالقه</p>	
<p>ای بسا و صفت این کتا نظر بر پیوده اند</p>	<p>لغته اندک امی بسا کوه احد کرازه ان کنده اند</p>
<p>وی و و صد چندا کنده دعوی کرده بنمونه اند</p>	<p>این همه دعویت یعنی وی دعوی بیشتر</p>
<p>ایشان خدا ویامی عشرت ایشان را از اذواق طور نبوة نصیبی هست بر حسب مراتب و درجات ایشان و منها وجود عدم شاید که خود کند بوجود بشریت اما وجود فنا هرگز بوجود عدم و وجود بشریت خود نکند هیچ جز از کمالات و جود فنا انمیر تواند کرد و مراد از وجود بشریت وجود طبعی اصلیت نه وجود طبعی عارضی خود وجود عارضی حقیقتاً از زبان ندارد و آن صورت طبیعتاً بود نه حقیقتاً طبیعتاً قطعه</p>	
<p>سبز تر من شد آن درخت از نار</p>	<p>موس اندر درخت آتش دید</p>
<p>همچنان دان و همچنان احکام</p>	<p>شبهت و حرص مرد صاحب دل</p>
<p>حدیث صحیح واروده است انما انا بشر اغضب كما يغضب البشر و رضی که ما بر وجه البشر و مناطق است بصحت این معنی و اهل معرفت چون بعد از مرتبه فنا فی الله بر تری با بقا با عدم میسرند انچه می بینند در خود می بینند و انچه می شناسند در خود می شناسند و جبریت ایشان در وجود خود دست و نی انفسا که اقله تبصرون من عرف نفسه فقل عرف ربه الخ لیت مراد از وجود عدم دوام این دو وصف است و مراد از عدم آن صفتی است که گفته اند در ذوق این عدم که همان جان بوجود نهی عدم که چو آه و جود از افزود و و نیز گفتند که این نه آن نیستی است که اور محرومی نام است بلکه آن نیستی است که همه هستیا اور غلام است و اول کسی که عبارت از حال فنا و بقا بدین دو لفظ کرد و طریقت خود را درین دو عبارت مندرج گردانید لسان التصوف شیخ ابوسعید احمد بن الخراز بود قدس سره سره که از کتبا ریمه واجل مشایخ اهل تصوف است از شاخ منبر بوده است در کتاب</p>	

طبقات مذکور است صحبت او با ذوالنون مصری و سمری سقلی و دیگرانی و غیر ایشان
 از مشایخ کبیر است افند تعالی ار و احم بود و وفات وی در سنه سبعة و سبعین و اربعین
 پیش از وفات سید الطائفة جنید قدس افند تعالی روحه پیوست و دو سال و در تجربه
 و انقطاع شان عظیم داشت و در علم باطن تصانیف بزرگ و کلام و در روز عالمی
 گفته اند فنا عبارت است از نهایت سیرانی الله و باقیا عبارت است از پیدایت
 سیرانی الله و سیرانی الله وقتی منتهی شود که سالک از وطن مالوت و محفوظ بشریت
 بجلی بیرون آید و در راه طلب توجیه راست سخن بیارد و با وی هستی را بقدم صدق

انظرم الیک یا منتهی حج و عمری
 و سیر کنه الله انگاه محقق شود

بسیکبارگی قطع کنه تا بکعبه وصال
 ان حج قوم ملی تراب و احجار

که بنده را بعد از فنا سطلق که فتنای صفات و فتنای ذات است و وجود حقانی
 از زانی دارند تا بدن وجود حقانی بعالم اتصاف باوصاف الهی و متخلق
 با خلاق ربانی ترقی تواند نمود و این مرتبه بی سماع و بی بصیردی بی طیش و
 بی اعتق که ذات و صفات فانیه درین مقام در کسوت وجود باقی از قبح حقا
 و در محشر ظهور برانگیخته شده باشد و تصرفات جذبات حق سبحانه و تعالی بر باطن
 بنده مستولی شده و باطن او را از جمیع وساوس و هواجس فانی گردانیده و بصفت
 فانی خود در باطن بنده متصرف گشته و او را از آنکه بودی خود آتسرفی کند عزل کرده
 و در این مقام هر آئینه بنده محفوظ بود و در نهایت و وظائف شریعت و اقامت
 امر و نهی دلیل بجلی صحبت حال فنا این بود و اگر محفوظ نبود در رعایت آنچه
 مرقع اعز و بل بر ویست دلیل عدم صحبت حال فنا این بود ابو سعید خدری قدس الله
 روحه در زمین فرموده است کل باطن یخالفه الظاهر فهو باطل و وساوس و هواجس نسبت
 با کسی است که هنوز از مقام فنا گذشته شکل ظاهر باشد نفسی بود و به نسبت که با کسی است که

به بقا بعد از فنا رسیده باشد شرک نبود و آنکه بنوعی به ایت حال فنا بود سکرش از حساس
 قانسب گرداند و چون در مقام مشاهده ذات و صفات ممکن نیافته بود از سکر حاصل فنا بصورت
 و غیبت از احساس درین مقام ممکن لازم دل نبود و شاید که بعضی را اتفاق افتد و در بعضی
 رانی بلکه باطن وی غرق در فنا بود و ظاهر وی حاضر آنچه میسر و در احوال و انفصال باشد
 اهل فنا و بقا بعد از طلب و مجاهدت به طمانینت و وجدان و سرور مشاهده رسیده باشد
 در همین ملاذات و ارشاد مقامات و کرامات را حجاب دانسته و مشرب دل از عمل خود و حساس
 در روحانی صفاتی کرده و رسیدن بر تبه فنا نشان رسیدن بحقیقت محبت ذاتی بود و مقام
 فنا سو بهت محض است و اختصاص آن نیست و سنت الهی رفقه است که در مقام
 محض که بحقیقت موهبت باشد و صورت عطا و عاریت نبود هرگز این درجه نمی تواند
 و از اینجا گفته اند الفانی که لا یرد الی او صافه و انون مصری قدس احد تعالی روحه
 فرموده است ما رجم من رجم الامم الطریق و ما وصل الی الله احد فلا یرجع عنده اینست
 معنی سخن حضرت خواجه با قدس احد تعالی روحه که فرموده اند وجود فنا هرگز با وجود اوست
 عود نکند و مقام فنا می مطلق اگر موهبتی است اما ظهور این مقام بتدریج بمحصل شرایط است
 و شرط رسیدن فنا می مطلق توجه تام است بجناب حق سبحانه بواسطه محبت ذاتی و اجتناب
 از آنچه مقتضای محبت ذاتی نبود و در احوال فنا محبت بشریت و خلقیت و فنا می این محبت
 است و در ظهور سلطان ربوبیت و حقیقت و این معنی را تمثیل کرده اند با آنکه هر چه
 اندر سلطان آتش افتد تهرود می و صدفت می کرده اما این تصرف آتش نشانند
 صفت آسن است بین آسن همانست آسن هرگز آتش نگیرد دست تو او نشیمی
 ولیکن از جسد کنی بجانی بر می کز تو و نی بر خیزد و راه علم و عقل تا بسا حل دریا
 فنا پیش نیست بعد از ان حیرت و بی نشانی است و عجائب این عالم را انما است
 نیست و احوال او جز بسلوک در رسیدن معلوم نکرده عاقلان جز رسیدن و با نبود

و از اینجا سبباً شهود عالم وحدت و وحدانیت بوده فالق سبحانیت محال کجاست
 کون شیء موجودیه فعل و در ما بنفسه لا من حیث ان الله وجوداخالصا
 استخلافه فانه محال و بعد از رسیدن بدرجه فنا فی الله و بقا با الله حکم تعین و تقید
 بطلقا از بندیه مرتفع نشود و در مرتبه بقا با الله در تصان بصفات ربانی او رعینات
 حقانی باشد ابراهیم بن شیبان که از ششایح طبقات ست قدس احد تعالی
 ارواحم سیگوید الفناء و البقلید و علی خلاص الوجودانیه و صحت الوجودیه
 و ما سوی ذلك فمخالیط و ذنوقه و فنامی فنا که در میان اهل احد متعارف
 است آن بود که چنانکه از وجود جسمانی فانی گشته اند وجود روحانی نیز فانی گردد
 تا در رویت جلال و کشف عظمت الوهیت و غلبات آن حال دنیا و عقبه
 فرسوش کرد و در احوال مقامات نظر بهمت او تحقیر نماید از عقل و نفس فانی گردد و از فنا نیز فانی گردد
 و اندر عین فنا زبانش سبحی ناطق شود و تن خاضع و خاشع گردد و در عین فنا
 اینهمه حیرت و بی نشان بوده بلیت کس می ندهد ز تو نشانی ، اینست نشان
 بی نشان ، فیحقیق فی کسنة الآیة از حضرت خواجه ماقده قدس الله تعالی روحه
 سوال کردند که فنا بر چند وجه است جواب فرمودند که برو و وجه است اگر زیاده
 گفته باشند اما باز گشت اینهمه دو وجه است یکی فنا از وجود ظلمانی طبع و دیگر فنا
 از وجود نورانی روحانیت و حدیث نبوی علیه السلام باین دو وجه ناطق است
 که ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و بعضه از کبریا قدس الله تعالی
 ارواحم همه در بیان این دو وجه فنا چنین فرموده اند که خطو تا من قدر وصلت
 و گاه گاه حضرت خواجه ماقده قدس الله تعالی روحه در بیان این طریق و سیر
 الی الله همه حجب را به یکی بازمی آوردند و می فرمودند حجاب تو وجود تو نیست
 و عن نفسک و تعالی غورا بر در بمان و آنکه در روست از تو تا دوست به بسنیست توئی

در راه تو خاشاک و خسته نیست توئی + و از اینجا است که بعضی کبریا قدر ابد تعالی
 ارواحم فرمودند لا محاب الا وجودک و در حدیث نبوی علیه الصلوٰة والسلام که در
 صحیح واردست اماطة الاذی عن الطریق اماطة اذی اشارت بقی وجود بشریت
 است و وصول محبت بموجب که نهایت جمع احوال شریف است بعد از فنا و بقای
 مذکور صورت بند و قبل الفنا اسکان وصول نیست آنجا که سطوات انوار قدم
 تا ختن آرد ظلمات حدثات را چه مجال ماند و همچنین در فنا وصول متصور نشود
 اما بعد از بقا س و وجود محب بموجب وصول تواند بود و وجود بموجب
 که بقا یافته است بموجب از سطوات تجلی مضمحل و ناچیز نگردد بلکه قوت گیرد و قسط
 در تو کجا رسد کسی تا نزد پایی تو

مرغ تو چون شود ولی تا نزد پایی تو	فنا برین معنی اهل وصول را در مشاهدات قوای ایشان از ناشی محفوظ بود
و من هول النار کیف تحرق	یحرق بالنار من یسیر به

و همچنین ایشان از غیر سبب مخالفت با خلق محفوظ باشند بیچ چیز از کمالات
 سر و اصل را از مشاهده بموجب و اشتغال با مشغول نتوانند که در چرخ رجوع و اصل
 در احوال بموجب خود بودند نه شهود حق سبحانه و تعالی او را حجاب خلق کرده خلق
 حجاب شهود حق سبحانه و تعالی چنانکه صاحب فنارانه مخالفت خلق او را حجاب
 حق سبحانه و تعالی گردد تا رسیدگان بمنزل فنا بلکه هر یک را در مقام خود هیچجاب
 دیگری گردد در مشاهده کنند و فنا و بقا در وی با هم مجموع بود و در فنا باقی بود و
 در بقا فانی الا آنکه در حال ظهور بقا فنا بطریق علم در وی سندر ج بود و مرتبه وصول
 را که مراتب سیر فی الهدی است نهایت نیست زیرا که کمال اوصاف بموجب را
 نهایت نیست و هر چه در دنیا آن پرسند از مراتب وصول هنوز اول مرتبه باشد
 از ان مراتب به نسبت با آنچه مانده است و بهر ابدی در آخرت نهایت آن مراتب

توان رسید به اینجانب شیخ طریقه شیخ عطار قدس الله سر می فرماید نظم

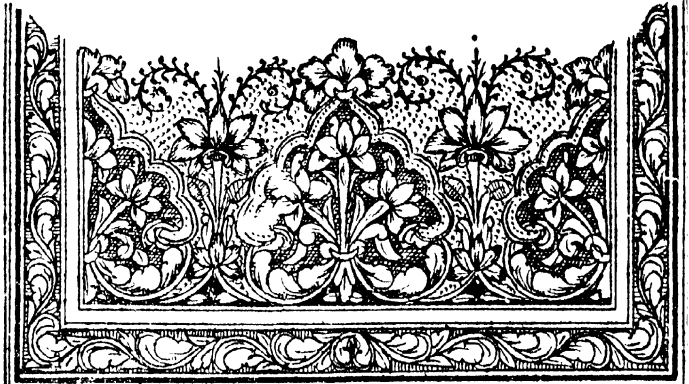
اندر ره حق جسمه اوب باید بود
یکدم اگر هزار دریا بست
تا جان باقیست در طلب باید بود
کم باید کرد و خشک لب باید بود

وسیر فی الله مقام بقا بعد از ان است و سیر عن الله بانه مقام تنزل است
بمبالتة عقول خلق برای دعوت ایشان بحق و این مقام خاصه پیغمبران مرسل
ست صلوات الله علیه و سلام علیه جمیع و ما ریت اذ همیت و لکن الله
سرمی و درین مقام تنزل در هر امر سے ایشان را رجوع بحق و استغفار و دوام
لازم بود و اولیا را ازین مقام بتبعیت انبیا علیهم الصلوه و السلام
ببره بود و چنانکه فرموده اند قل هذا صبیله ادعو الی الله علی
بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین
والله یهدی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین



رساله قدسیه بن کلام خواجه خواجگان خواجه بهار الدین نقشبند
که خواجه محمد پارسا نوشته اند از فرموده خواجه عطار الدین
عطار که از اجل خلفای حضرت خواجه اند
قدس الله سر می





رساله نور وحدت تصنیف حضرت خواجہ عبدالعزیز المعروف بجواہر خرد

خالف حضرت خواجہ بسم الله الرحمن الرحيم باقی با حمد قدس سره

این رساله نور وحدت من تصنیفات حضرت قدوة المحققین برهان المتقین
 عارف بالله خواجہ عبدالعزیز المعروف بجواہر خرد قدس سره در حدیث و فاضل علی الطائری
 فتوح شب جمعه مبارک روز عرس خواجہ بہار الحق والماتہ والدین المعزین بقشبنہ قدس سره
 تعالی سرہ العزیز سوم ربیع الاول سنہ ہزار و پنجاہ و سہ اتفاق شروع در انجمن
 اسرار واقع شد الحمد للہ کہ تالیفات آفتاب روشن ترست و جمال وحدت از مرآت
 کثرت بہمہ حال و غایت کمال از حقیقت تو بسوی تست اگر چشم بہت مطالعہ
 او فرمائی چنان دانم کہ از سیرت بقیقت برسی و وجد سو بہوم از میانہ بر غیر نامی سیر
 یکی از بعد خبر دهد و آنرا وجہی بود و دیگری از قرب نشان سنہ گرداند آنرا نیز سببی باشد
 حقیقت تو کہ بزبان این رساله با تو حرف میزند بر وحدت اطلاع و دیگر آنجا بعد
 و نہ قرب و چون وحدت طلوع فرماید بعد و قرب عین وحدت باشد اسمی سید

هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است مگر اهل وحدت که ایشان با همه یکی اند
 اگر چه به یکدیگر با ایشان یکی نیست امی سید اهل وحدت از مذاهب مختلفه متضاده
 و مشارب متنوعه متناقضه مشرب به مذهب لطیف روحانی و مذهب عام شامل حال
 وجدانی انتمزاع نمایند و ایشان را جز این مذهب خاص مشربی مخصوص نیز با چنانچه
 در گفتگو درآید و گفته شود که مشکلم چنین گفت و حکیم چنین و صوفی چنان امی سید
 وحدت باطن کثرت است و کثرت ظاهر وحدت و حقیقت در هر دو یکی است امی سید
 موجود یکی است که بصورت کثرت موهوم می نماید امی سید ترا از وحدت بکثرت
 آورده اند و از یگانگی بدوئی و انمودند بحجت حکمتی که او سبحانه و نذر و بنندگان خاص
 او نیز با اعلام او دانند و ترا چنان ساختند که از وحدت سابقه هیچ خبری نداری
 و از آن حال اثری در تو پدید نیست بلکه تمام عالم را حق سبحانه و تعالی از وحدت
 بکثرت آورده بعد از آن چندمی از بنندگان را بی واسطه بخود آشنا کرده از کثرت
 بوحدت برده و راه وصول از کثرت بوحدت تعلیم فرموده بکثرت فرستاده چنانچه
 ایشان در کثرت وحدت سید یابند و ایشان را فرمود که بدوئی که در کثرت سابقه
 نمایند ایشان استمال امر نموده اعلام آن طریق نمودند مگر که در کثرت سابقه
 و پیروی آن جماعت بزرگواران نموده از کثرت بوحدت پیوستند و در کثرت یگانگی
 رسیدند آن جماعت بزرگواران آنها اند و آن راه وصول شریعت است و در کثرت
 امی سید شریعت عبارتست از فعل چند و ترک چند پسندیدنی و در کثرت شریعت بیان
 کرده اند و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق است یعنی در کثرت باطن و در کثرت
 باوصاف حمیده که آنرا سفر در وطن نیز گویند و تعبیر است از کثرت در کتب
 مشایخ مخصوص در کتب امام محمد غزالی تبفصیل مذکور است و در کثرت شریعت
 که مشایخ آنرا وضع کرده اند داخل طریقت است امی سید در کثرت شریعت که مینمای آن

اثینیت است بخاکه موصل بوحده است و بر آنرا خداوند و خاصان او
 پس در ایصال اعمال که بربوط بکثرت بود بسوی وحدت اشارت است بآنکه کثرت
 عین وحدت است بفهم امی سیدنا و روزی در کوفه و حج و امثال آن که موصل
 بوحده است اندر بخاصیت و ایصال آنها بوحده و حتی است که خالصانه و دمی شوند
 چنانچه شرط کرده اند و معنی صد درین باب همه کس را بفهم درنگند و هر کس را تا که او معنی ظاهر
 رسد اما آنچه طالب وحدت را ضرور نیست آنست که تصور کند که نیست کردم که
 نماز گزارم یا روزه گیرم مثلاً برای حقیقت خود وجود او یعنی یافت او که در گم کرده ام
 و میخواهم که بوسعی این عبارت وحدت که عین احد است ظهور نماید امی سید
 عابد است و معبود است عابد است در مرتبه تقید و معبود است در مرتبه
 اطلاق و مراتب و تمیز در مراتب از امور عقلیه است و موجود نیست مگر یک
 حقیقت که هستی صرف است بفهم امی سید چون نیک نگری اخلاق فریب که رفیع گنا
 در طریقت واجبست همه مبنی و مشعرست از بیگانگی و دوئی و اخلاق جمیده
 که تحصیل آنها لازم همه مجرود و معلم است از انبیا گمانی پس طالب حدت را چاره است
 از شریعت و طریقت اگر چه ستر ایصال در اول در معلوم نباشد و در ثانی اگر تاملی
 نمایند بشرط مناسبست غالباً بفهم چنانچه اشارتی کردیم بان امی سید اینها اشغال
 از کار و مراقبات و توجهات و طریق سلوک که شایخ وضع فرموده اند برای رفع
 اثینیت موهمه است پس بدانکه فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که خلق
 جزو هم و خیال نیست و بحقیقت وحدت است که بصورت کثرت می نماید یکی است
 که بسیار در نظری در آید چنانچه احوال یکی را دومی بنیاید و چنانچه نقطه جوال بصورت
 دائره دیده می شود و چنانچه قطره باران نازل بشکل خط در نظر در آید پس وحدت
 عین کثرت است و کثرت عین وحدت یعنی ما بدانکه در کثرت است همان در وحدت

بذرات صفات خود در افعال و آثار امری سید عالمی رفیع المرتبی فرمود که دروشی
تصیح خیال است یعنی غیر حق در کل نماذ الحق خوب می فرمود امری سید چون مجاب
جز خیال نیست رفیع مجاب نیز خیال باید کرد و شب روز در خیال وحدت باید بود امری
سید اگر سیادت نخواهی واحد شود واحد باش و واحد شدن آنست که هم از روی بر آئی و هم
بودن آنست که بر وحدت و در وحدت همیشه باشی و تفرقه خاطر و غم و اندوه بهر آنست
چون دینی از نظر برود آرام و قرار میسر گردد و چنانکه تا به هیچ غم مبتلا نگردد و در جهان
آسودگی محال شود چه آسودگی در عدم است امری سید چون بحقیقت توحید پرستی و رشد
صفت گوگرد وانی که نسبت توحید بعد از سلوک هیچ نیفزوده است همان نسبت است
که پیش از سلوک بوده بلکه نسبت توحید پیش از وجود و بعد از وجود نیز یکبست است امری سید
دانسته پیدا کردی و یقینی بهم رسانیدی که بهیچ آب آتش زائل نگردد و از ازل تا به حق
موجود است و پس هرگز دیگری موجود نشده و تو هم باطل اعتباری ندارد زید را بیماری
بیداشد که خود را عمر دانست و از مردم او صفا زید شنیده در طلب و شرف چون بعلجان با
خوب بیماری او رفیع شد عمر و هیچ جان بود زید بود پس سیرغ قصد سیرغ نمودن چون بمنزله
رسیدند خود را سیرغ دیدند پس حق تعالی خود را بصفت های خود میدانست این حقیقتها
چیز است بعد از آن بان صفتها خود را دانمود آن عالم نیست اینجا غیر کجاست و غیر کجا
موجود شد امری سید چون حقیقت کار را نمیچند دانسته و معلوم توش که قرب و بعد
و مساوات همه از تو هم است کی دوری بود تا نزدیکی محال شود کی جدائی داشته تا پیوستگی
پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر حقیقت مطلقه که مین وحدت است هیچ چیز نیایی
بلکه بهیچ ذاتی و بهیچ صفتی و بهیچ جنسه و بهیچ جسمه چه خارجی از چه ذهنی و چه هستی بهم رسد
که غیر او بود همه او است و او است همه امری سید هر چه در ادراک می در آید او است
و هر چه در ادراک نمی در آید هم او است آنچه او را وجود گویند بنظر او است و آنچه او را عدم گویند

بطون اوست اول اوست آخر اوست باطن اوست ظاهر اوست مطلق
 اوست مقید اوست کلی اوست جزوی او ششزه اوست مشبه اوست امی سید
 با آنکه همه اوست از همه پاک است این اطلاق او نسبتی دیگرست غیر آن اطلاق
 که او همه است با عین درین اطلاق بیج کشف و عطف و فحی زسد و یخیزد که اوست
 اینجاست امی سید شود و در مراتب ظهور است و گاهی از مراتب بیرون بود
 و این شود و کالبرق الخاطف باشد و در اوست و استجیل است و حصول او و عدم او
 مطلقاً جامعیت انسانی است که نظر اوست امی سید عارف را بالاتر ازین مقام نیست درین مقام
 فنا کلی در عدم صفت است و این اقسام کلی قیاس است امی سید این عارف درین مقام
 بتقریر نوشته شد آنچه سالک را ضروری است همان فکر وحدت است که با او نوشته شد
 باید که شب در روز و برین معنی باشد که کثرت سوپومه که بعنوان غیریت در نظر می آید
 از نظر ساقط شده است وحدت شود و سالک جزئی نمیدر خیرگی اندر جزئی بخواند
 امی سید طریق دیگر اینست که لا اله الا الله یعنی همه چیز پاک شود و اندر نیست باین معنی
 که گویند و در وحدت ذات و مستملک اندور از الاله یعنی وحدت ذات بصورت
 این چیز با ظاهر است و در نظر ما شمه در پس اشیا می باطن اند و ظاهر است و در اشیا
 پس او هم ظاهر اشیا باشد و هم باطن اشیا و در اشیا جز ظاهر و باطن چیزی را دیگر نیست
 پس اشیا اشیا نباشند بلکه حق باشد و نام اشیا بر اشیا اعتباری بود که آن نیز عین حق
 است امی سید طریق مراقبه از کلمات سابقه بوجه مختلفه میتوان فهمید مراقبه
 عبارت از ملاحظه معنی وحدت است هر وجه که توان کرد اگر ملاحظه الفاظ و تحمیل آسمان و سطح
 تعقل معانی گردد و آثار گردد و ملاحظه ظاهر چه بود خواه لا اله الا الله و خواه لفظ الله و آنگاه
 بی تحمیل الفاظ تعقل معانی کند مراقبه و توجه بود و وجه آن بسیارست چنانچه از کتاب بزرگان
 معلوم تواند کرد و مقصود آنست که معنی وحدت در دل قرار گیرد و در کمال لفظ الله خاند که گفته قلبه

و بتوسط تصور مضاعف شود گذشته ازین حیثیت که آن حقیقت قلابی بطریق استخیال لفظی
 کنند و بر روی اطلاق نمایند ای سید اگر بخود توجه شوی و توانی این توجه را درست کرد
 کار باسانی صورت میگردد ای سید بدن تو صورت و مظهر روح هست و غیر اوست
 و روح تو مظهر و صورت حق هست و غیر اوست و این هر دو صورتی در روحی سو هم اند چون لفظ الله
 بیخمال گوئی و بان حقیقت که بصورت این سو هم مظهر است متوجه کردی و توانی که این همان است
 که مشهور شدادت وحدت در کثرت میشود و هر چه در نظر تو آید باید که بدانی که موتی دارد و روحی دارد
 و حقیقتی دارد چه صورت او ملک است و اوست و روح او ملکوت است و حقیقت
 او جبروت و لا الهوت است که عبارت از ذات و صفات حق است یعنی وجوه عالم
 بان شیئی که عین حقیقت مطلقه است ای سید جبروت صفات است و لا الهوت
 ذات است و صفات غیر ذات نیست آری در کشف و شهود اعتباری مغایرتی
 روی می دهد و آن در مقام حصول تجلیات صفاتی و ذاتیه است و این تجلیات و صفات
 را در یک مرتبه اعتبار کردیم بجهت عینیه ای سید عالم علم حق است که تجلی ذات که الف
 اشارت با اوست ظهور نموده و علم عین ذات است ای سید حقیقت مطلقه ظهورات
 بلی نهایت دارد اما کلیات او پنج است ظهور اول ظهور علم جمالیست ظهور دوم
 ظهور علم تفصیلی ظهور سوم ظهور صور روحانی است ظهور چهارم ظهور صور مثالیست
 ظهور پنجم ظهور صور جسمانی است و اگر ظهور انسانی را جدا بگیرد ظهورات کلیه شش بود این ظهورات
 را استزلات خمس را ستند گویند و حضرت نیز گویند ای سید انسان جامع همه ظهورات
 است و بیان این جامعیت بوجه کثیره می توان کرد ای سید باید که بدانی که حقیقت
 انسانی در همه مراتب بصورتی که مناسب آن مرتبه ظهوری دارد همه حقایق صور
 آن حقیقت است و این حقیقت بمرتبه مقدم است بر همه حقایق
 اگر چه بطور پایان از همه قناده است ای سید سوره فاتحه اول قرآن مجید است

الحکمیه واقع شود و معنی او آنست که جنس حامیه و محمودیه مخصوص اوست یعنی حامیه او
 محمود اوست بهر حال و بهر صفت و بهر جا و بهر صورت غیر او حامیه و محمودی نیست
 اسی سید اول سوره بقرا که واقعه و الف اشارت است باحدیه که الف اول اوست
 و لام اشاره است بعلم که لام وسط اوست و میم اشاره است بعالم که میم آخر اوست
 یعنی احدیه صورت علم گرفت و علم صورت عالم اسی سید را سخته ترا خرد و نیست تعقل سخته
 و نسبت است و پیوسته در آن مراقب بودن و تفصیل این معارف و ارسیان را اول امر
 بیج در کار نیست چون بعنایت آنی معنی وحدت در دل نشیند و خیال دومی مرفوع آید
 ترا صفائی و خواهد داد که همه علوم و حقائق بر تو مکشوف خواهد شد و خافیه نخواهد ماند اکثرت
 از نظر زنده و تو هم دومی باقی است علوم صحیح شکل است که روی نماید اسی سید چند روزی
 ریاضتی بر خود باید گرفت و انفاس مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل
 از میان برود و در خیال حق بجای آن نشیند اسی سید تا این خیال در تو قرار
 نگرفته است و ظاهر و باطن ترا فرو گرفته بهیچ چیز متوجه نیاید شد چون اینحال قرار
 گرفت و تفرقه و دومی بر طرف نشد بیج چیز ترا مزاحمی تواند شد چه موم و باطل موجود
 حق را مزاحم نشود اسی سید نسبت حق بعالم چون نسبت آب ببرف بلکه
 نزدیک تر از آن باید دانست و یا چون نسبت طلا بر یور یا که از در است گفتند
 یا چون نسبت گل بنظروف که از گل ساخته شود و اینها همه یکبیت اسی سید
 رابطه میان عالم و حق همه کلمه سن است چه عالم از و ناشی است و باری و هم کلمه انی
 چه عالم بسوی او راجع است و این صدر و در جوع هم در ازل و هم در ابد است و هم در
 هیچ آنات زمانی چه در هر آن عالم بحقیقت رود و از حقیقت براید چون موج از دریا
 کلمه فی است چه عالم در حق است و حق در عالم که بوجهی آن منظر است و بوجهی این منظر و هم کلمه است
 ذاتی و صفاتی و فعلی بی شبهه مستحق است و هم کلمه هو چه عالم همین حق است

در حق عین عالم هم کلمه لیس چه بوجهی عالم عالم است و حق حق نه عالم حق است و در حق عالم
 امی سید بوجهی از همه روابط منزله است و میان عالم و حق رابطه نیست این را اعتبارا
 لاتعین گویند امی سید هر که حق را باین وجه بشناسد حق را بوجهی ممکن شناخته باشد
 امی سید اولی سالک با اسم ظاهر متوجه باید شد و به یقین باید دانست که اوست پیدا
 بهمه صورت و معانی و هیچ صورتی و هیچ معنی نیست که جز او بود این معنی را کلمه نوشته ام
 بجهت تاکید بازمی نویسم مقصود اینست که فکر وحدت لازم خود باید داشت و خود را در
 فکر گرمی باید کرد چون درین فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهره مندی خواهد یافت
 امی سید اگر سالک العبادت و طاعت و انوار کار اشتغال نمائی و از وحدت خائف باشی
 از وصل محرومی اگر چه احوال و کیفیات غریبه روی نماید و انوار و واقعات جلوه گر گردد
 امی سید عالمی که آنرا وصل تدبیر کنی و شکر آن حال علم وحدت نباشد بحقیقت آن
 وصل نیست آنچه ظاهر شده مرتبه ایست از مراتب ظهوره مقصود حقیقی که مطلق
 است و ظاهر در همه و عین همه تا پیش از ظاهر شود و بوجهی از وجه باشی از شما
 مغایرت دارد و آن منزل و مقصود نیست امی سید هر گاه حقیقت این چنین باشد
 از اول ترانه را به مطلق ضروریست تا مسافت نماید امی سید تفرقه و جدائی از تازانی
 که همه را یکی نمیدانی و نمی بینی چون همه را یکی دانستی و دیدی از تفرقه دینی خلاص شد
 وصل غریبان میسر شد امی سید چون همه را یکی دیدی همه نماند بلکه یکی ماند و بس
 امی سید میان تو و مقصود راهی نیست و راهی که هست همین است که تو او را
 جدا از خود و غیر از خود میدانی چقدر دانستی که تو نیستی اوست و بس ایه همان جمعیت و لها
 و امر و کولی و معرفت نفس و معرفت حق و فنای مطلق و وصل و کمال قریب اینجا
 حاصل و کار تمام گشت امی سید چون باین مقام رسیدی که خود را ندیدی و او را
 دیدی آسودی دنیا و آخرت در حق تو یکی شد و فنا و بقا و خیر و شر و وجود و عدم

و کفر و اسلام و موت و حیات و طاعت و معصیت عقب مانند بساط زبان و مکان
 نور و عیب شدای سپا چون توانی هیچ چیز نماند که همه چیز با تو و با اندیشه تو وابسته است
 ای سید بدانکه همه چیز در تست و همه چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را
 از همه چیز خالی کردی هیچ چیز نماند ای سید ترا وجود جز در حق نیست و همه چیز با تو موجود
 اند چون خود را بحق بردی و در آن دریایی بگردان خود را انداختی یعنی با این صفت آگاه
 شدی همه چیز با تو در آن دریایک شد ای سید اگر نیک در و بانی که انانیت که از تو
 سر می زند از تو نیست و تو آن جسم و روح نیستی در تمام عالم یک انانکوست که انانیت
 او از همه جا ظهور جلوه گریست ای سید علامت وصول بحقیقت مطلقه آنست
 که انانیت که از سر تو میزند از همه چیز با اتا توانی گفت اینجا معلوم شود که حجاب بزر تعبیر
 انانیت نیست ای سید یک ذات است که تمام عالم صفت اوست و قائم هر دو آن
 ذات با این صفات ظاهر و پنهان است ای سید جهان یک ذات است که ذاتا شد و همان
 ذات است که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت علمدای جهان شده و همان ذات
 است که از قدرت خود و قدرتهاست و همان ذات است که ازلت خود را در تمام است
 آن ذات است که سمع خود و همه است و لبعه خود و لبعه باست و حیات خود و حیاتها
 خود و فعلهاست و کلام خود و کلامهاست و علی بذالقیاس همان ذات است که سستی
 سستی است ای سید هر چه بعالم ظهور آمده و در ذات پوشیده اجزای آن ذات بنیوت او
 علم خود اولاد در عین خود تا دنیا جلوه فرمود ذات رنگ او گرفت و او رنگ ذات
 نچه پوشیده بود در ذات بقطع عین ذات بود که غیر شی در شی نبود پس آن ذات
 بخود معاملات کرده و عاشقی و زریده و بندگی و خدائی و در میان آورد و کارخانه
 ای و ابیدی برپا کرد ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز آنجانی که بودی در ازل
 بودی تا آنرا شوی و دیگر روی تفرقه و غم و بلا نه بینی ای سید روح تو اوست

که با زنده دول تو اوست که با دوانالی و به تو اوست که با می نگری و سمع تو اوست
که با می شنوی و دست تو اوست که با می گیری و با می تو اوست که با می روی
امی سید هر جز و عضو تو از اجزای و اعضای ظاهر و باطن تو اوست که با و کار آن
جز و عضو تو بر می آید و مجموع اعضا و اجزای تو اوست که تو با و توانی امی سید
اونی و توانی و سنی هر سه صفت اوست دیگری در میان نیست امی سید تو هر چه هست
واحد است نه من و تو تا من و تو باقیست اشتراک است نه توحید امی سید چون تو
رفتی فناست و چون او در میان آید بقا است امی سید سلوک سعی تست و رفیع
تخنینیت و جذب بر رفتن تست بوحدت امی سید سلوک و جذب و فنا و بقا هم فلا
متحقق است امی سید با همه آشنایان سندی کن که عین مطلوب تو اند و با دشمن
دوستی از می که او نیز مقصود تست امی سید با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که من
محبوبی امی سید اینها در سلوک ضروریست امی سید بدو نیک را در دیار
وحدت انداز تا آشنای حقیقت شوی امی سید سخن وحدت را اگر بسیار گویم اندک
است و اگر اندک گویم بسیار است بدایت این معرفت در نهایت مندرج و نهایت این
در بدایت مندرج نه او را بدایت است و نه نهایت تا چند گویم و تا چند تو سیم نه من
می گویم نه من بنویسم حقیقت خود به خود در گفتگو است امی سید چون در خواب شوی
نیت کن که بعالم بطون میروم و رجوع بحقیقت خود میکنم چون بیدار شوی بدانکه
بعالم ظهور آمدم و از بطون بطور تنزل نمودم و باید که سحر بخیزی و در استغفار کنی و بگوئی
که امی حقیقت من هر که بخود کش و هر از من پوشش از دوی برابر نماز تنجی کنی و سوره فیس
اگر یاد داشته باشی در نماز بخوانی که مختار خواجهای دین و دنیای هست بعد از آن بفکر
و حده مشغول باش تا نماز صبح برسد چون از نماز فارغ شوی تا بر آمدن آفتاب خواه خواه
مستقبل قبله براقبه و حده باید بود چون آفتاب طلوع کند چهار رکعت بدو سلام گذار

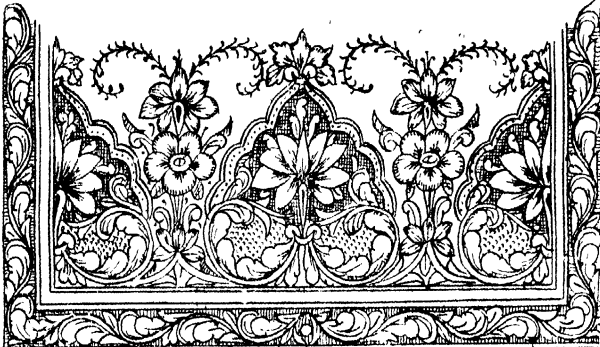
و سوره یسین یکبار بخواند و اگر چهار رکعت تلاوتی خواند بهتر همچنین بعد هر نماز سوره یسین
 یکبار بخواند که فوائد بسیار دارد و اما در وقت نماز فجر و قرآن مجید فکری در دست و در
 و بدانکه خود عبادت خود می کند و خود کلام خود میخواند الا عند الضرورة و بگو که حقیقت آن
 مرا بخود بکش و مرا سپوش از من و از دوی بر آرمی سید سالک را هم آداب طریقت ضروریست
 تفصیل آن آداب درین رساله گنجایش ندارد و از اختصاری که مطلوب است اما آنچه
 طالب را توان نوشت اینست که خواب کمتر کند چون ضرر شود و غالب شوایان اندیش
 که نوشتن خواب کند و طعام و شراب باید که آنک باشد در شبانه روز یکبار و اگر صائم بود بهتر
 و باید که از پریشانی لقمه احتراز کند که از اسباب دوی و بیگانگی و در هم باطل است هر چه در
 شرع منع است و هر چه در طریقت بدست همه اینچنین است این قاضی هراتی گوید و در
 که ضروریست اسی سید باید که سخن کمتر کنی در خلوتها و صحبتها را قبیله و با احتیاط و در
 سیکرده باشی اسی سید سخن بسیار کردن دل را در جنبش آورد و تفرقه باز دهد و از کسب
 وحدت و یگانگی غافل سازد جز بضرورت حرف مزین و هر چه گوئی مختصر گوئی و اندیش
 وحدت را یک لحظه از خود جدا مکن چون در مجالس شنی بیشتر بقیه بشو سبب از عقلتی واقع
 شود و سعی کن تا آن کثرت مرات وحدت شود و مقوی گردد و اسی سید در تقوی این
 اندیشه خود را به تمامی حتی الا سکان می باید کرد و این کلمات را با همه کس نباید نمود مگر با مخصوص
 خود اسی سید با اولاد و غلام و دشمنان و بیگانه و دشمنان دست آشنایان بودست باید کرد و
 بنظر خلاص در چشم حقیقت بین باید دید اسی سید نزاع و جدال مطلق از میان بردار
 و انکار بالکل از میان بر طرف کن تا وحدت ظهور نماید و بسیار می باید کرد تا خشم غضب
 ظهور نکند که درون و زون خود گنجایش دارد همه را معذور باید بشو سبب در خانه و بیرون
 و با فرزندان و متعلقان و بیگانگان مثل آب حیات باید بود و اگر کسی با تو بدی کند ز نماز
 از آن دل بد کنی و زرنجی و او را از خود خوش و راضی داری و مکافات بدی بنیکوئی کنی

بن اصل کلیت در طریقت ای سید تنها بودن و تنها نشستن و خل تمام دارد
 و جمعیت ای سید حال طالب از دو حال خالی نیست تعلقات ظاهر و دریا نگر ندارد
 معامله او آسان است او را باید که از همه قطع کرده در خلوت یا در صحرا نشیند و بحقیقت خود
 متوجه شود تا زمانی که حقیقت متجلی شود و هر دوئی بر خیزد آن زمان به روش که باشکوه
 و اگر تعلقات ظاهر دارد و حقوق شرعی متوجه است باید که بقدر ضرورت بآن پردازد اما باید که
 احتیاط تمام کند که خلاف شریعت و طریقت واقع نشود و از ملاحظه وحدت که حقیقت است
 بالکل غفلت واقع نشود و باید که شهادتین کار بسیار بکوشد و در مراقبه و حرات باشد
 و روزانه هم چند ساعت برای این کار معین کند و روزی افزوده باشد تا آنکه این معنی
 عمل کند و از همه دار بند ای سید وقتی که معنی وحدت غالب آمد و لطف آفتاب خود بود
 همه حقوق از تو او خواهد شد و ترا با یکس و هیچ چیز کاری نخواهد بود و خدا و کیل تو خواهد شد
 و بجای تو او خواهد بود و تو در میان تو ای سید صحبت دنیا و صحبت اهل دنیا و طریقت
 سلوک مغفرت اما کسی که گرفتار است و نمی تواند از آن قطع کردن بضرورت احتیاط تمام
 نماید که چیزی واقع نشود که با شریعت با طریقت یا حقیقت جنگ داشته باشد و اگر تقصیر
 باید که رجوع نموده مدارک نماید و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد ای سید و لبیک
 تکلف نباید کرد و از لباس فقر با خود چیزی باید داشت ای سید همیشه حاضر دل
 باید بود و از گذشته آینه یاد نباید کرد و ملاحظه وحدت هرگز از دست نباید داد
 ای سید بدانکه هیچ مرگه بدتر از غفلت از وحدت نیست و هیچ عذابی سخت تر
 از عذاب دوری از حقیقت خود نه ازین مرگ و ازین عذاب ترسان نبوده متوجه
 وحدت باید بود و یقین باید دانست که همه یکی است و غیره یکی موجود نیست هر قدر که
 این اندیشه غالب است سعادت در دست چون از هم دوئی بر آید قیامت بر واقع شود
 و در جنب شود و شوهر تا ابد با ابدین آسود ای سید اینچنین ولتی هرگاه در دنیا نیست

چون ست که در آن سعی نمی کنی و غافل می باشی ای سید قیامتی بهر چه کسی بر همه چیز
 آمدنیست و آن رجوع همه است بوحده اما بعد از آنکه ظلمت کل واقع شود اگر چه همه
 از اصل نبود بر آره باشد لذت که می باید همه را روی نهد مگر بروی که اینجا قیامت
 بر آنها گذشته باشد پس باید که سعی کنی که آن معنی که معهود است ترا اینجارو سے نماید
 تا آن سودگی تمام حاصل شود و لذت که می باید دست و دها می سید تقصود بینت
 که هم دونی بر خیزد و تو نمائی او ماند و بس همه انبیا و اولیا برین اتفاق کرده اند
 در کتب انبیه و حدیث و کلمات اولیا و لایل این بسیارست و عظمای هر قمر
 بوحدهت قائلند و هم بیک زبان برین رفته اند که غیر حق موجود نیست عالم سید
 اوست و ظهور اوست و بس بخاطرست که شواهد این مطالب در کتاب علمی نوشته
 شود و از دلائل عقل سلیم استنباط آن کرده نیز پاره آورده شود انشاء الله سبحانه
 ای سید یاموز که آخر الزمان است و نزدیک رسیده که آفتاب حقیقت از مغرب
 حقیقت طلوع نماید از اسجا که پیش از طلوع آفتاب انوار و آثار ظاهری شود و اسرار
 و حیرت از زبان خاص و عام با اختیار و سبب اختیار فهمیده و نافهمیده سر میزنند
 طالب را باید که خود را جمع ساخته خود را از خود بپوشد و حقیقت و وحدت
 ماسینه بروی جلوه گر شود و گفتگوی زبانی اکتفا واقع نشود ای سید
 الله مطلق و محمد بر حق ست و السلام

م

الحمد لله که ز مال جمع المنفعت موسوم به نور وحدت تصنیف حقائق آگاه معارف
 حضرت خواجه باقی بافتد قدس ارجم بسیار از طباع در برگزیده در چشم مشتاقان جلوه
 نماید و سر نیزه رفعت نظر کشید



رساله پیرتو عشق تصنیف حضرت خواجہ خسرو قدس سرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الحمد لله که محبوب جانی و صاحب دو جهانی سن با من نسبت یگانگی دارد
 و درین جز خود را نمی بیند و مرا غیر خود نمیداند اما حال که این دید و دانش به کمال
 رسانیده است میخواهد که در پرده سن سخن کند و گذارش احوال عاشقی و معشوقی
 می نماید در بیان اسرار که هم پوشیده است و هم آشکارا رساله ترتیب دهد و نیز اسرار
 پوشیده اسرار معشوقیت و اسرار آشکارا اسرار عاشقی و پیش از آنکه تمام شود این
 رساله را پیرتو عشق نام میکنند نخستین حرفی که عاشق و معشوق دینده به صاحب خود
 می گوید اینست که امر عاشق حقیقی و مجازی و امی صاحب دین و دنیوی کار یکدیگر را
 افتاده است نه آنست که به نوشتن راست آید یا گفتن سرانجام پذیرد و دیگر تو
 هم نویسی و هم نوتوئی ای سید من نم و نه نوتوئی که من تو ام نوتوئی منی از ازل چون
 خواستی که به معشوقی و صاحب جلوه گر شوی در پرده من بعا شقی و بندگی ظاهر
 گشتی تا معشوقی و صاحبی تو ظهور گرفت ازین راه من معشوق تو باشم که معشوقی تو

از من پیداست و تو عاشق من باشی که عاشق من بعشق تو نیودی تو کجا معشوق بودی
 حیرانم که تو معشوقی با من و من عاشقم با تو مبیات مبیات این چه دروست من هیچ نیم
 هر چه هست هم عاشق توئی و هم معشوق مصرع سر تا پایم فدای سر تا پایت امی
 سید یارم از ان هنگام که نسبت اتحاد بر نسبت محبت غالب بود و نسبت محبت
 او ملا ظهور زداشت و در ضمن نسبت اتحاد من سید مج بود و سترگشت بناگاه فاضل
 در دانه اتحاد بهم رسید و من من شدم و تو تو چون این حال بهم رسید و برابر تو برین نظری
 افتاد و این نظر تا هنگامی که تو خواستی در پرده بود و چون وقت رجوع ظل باطل
 و وصول عاشق بمعشوق رسید نسبت حب غلبه کرد و نسبت اتحاد سترگشت
 حالی پیش آمد که در شرح گنج چندان لم در نظر گشت که از عاشق بمعشوق سرایت
 کرد و معشوق را در صورت عاشقی دانند و در فتنه رفته کار با نیجا کشید که اتحاد سابق
 ظهور کرد و خط فاضل گاه گاه از میان بر طرف شدن گرفت در می بست نیست
 که دوام این حال مینرسیت چه مقرر شده است که تجلی ذاتی کالبرق الخاطف میکند
 و بقا ندارد و از این دردی نهایت و الم بی پایان امی سید کسی تصور نکند که این حرف
 از عالم حقیقت است بلکه از عالم مجاز است که می است از حقیقت و دیگری گمان نکند
 که این سخن از عالم مجاز است بلکه از حقیقت که در پرده مجاز جلوه کرده است امی سید
 حقیقت عین مجاز است و مجاز عین حقیقت امی سید یک نام تو حقیقت است و نام
 دیگری تو مجاز است و بنده هر نامی که خواهی خود را بخوان امی سید آدمی در پی
 و فرشته بر تو ساینه نیست امی سید در همه خود را به بین و در خود همه را و این بن
 سیکویم بلکه تو می گوئی و این نام درست و طلب بلکه بیان است و خبر امی سید
 در دو جهان جز تو دیگری نیست هر چه هست توئی آسمان و هر چه دروست و زمین
 و هر چه دروست همه ظلمت و ظل تو ظاهر توئی چنانکه باطن توئی امی سید

العجب از آنوقت بعد از ظهور نسبت محبوب نسبت استحا و طلبه کرده باشد خط فاصل
 از میان بالکلید و بالدرام بر طرف شده باشد و تو من باشی و من تو امی سید یقین
 آنوقت آمدنی است چنانچه در کلام خود که اصدق الکلام است در چندین جا خبر داده
 و مراد این شکی نیست و چگونه در آن شک آرم که تصدیق کلام تو ایمان است و تکذیب
 آن کفر نفوذ باشد امی سید چه آفتاب و چه ماه و غیر آن فدای وجهت است و همه بصیران
 و بصیرت فدا می بین تو و همه قدرتهای ابدی و کارها فدای دید تو و همه از حال و طرف
 و منازل فدای قدم تو مجمل که هر چه هست فدای تست عاشق که انسان کامل است
 و همه در او است از نیک و بد هیچ چیز از وی بیرون نیست خود را با همه فدای تو ساخته است
 اگر قبول افتد زهی کمال و زهی عظمت و زهی شرف امی سید و درود وصل تو میگردد
 و در فراق تو میسوزم نسیانم چگونه که اخشن به از سوختن در وصل توئی و بس و چون
 در فراقم منم با من تو باشی و بس به از آنکه من باشم بی من خداوند آنحال سباده که من
 باشم یا من و تو با من نباشی چون با من باشم کفر بود و چون تو با من باشی ایمان بود
 الهی عاقبت بخیر باد امی سید مقصود آنست که اگر چه چند روزی من بی تو باشم
 اما عاقبت با تو باشم و تو باشی و من نباشم کار ساز توئی کار من بساز امی سید
 و امی محبوب جانی من و اگر ما نیز زندگانی من ای خایه آمال فرامانی من ای دانای
 راز نهانی امی جان من ای دل من ای چشم من ای گوشت من ای روست من ای دوست من
 ای پای من ای عقل من ای تن من ای گوشت من ای پوست من ای رنگ من
 ای خون من ای همه چیز من ای یاد من جز تو دیگری ندارم چه گویم چون همه توئی و کلام
 و چه میمطلب همین است که مرا قربان خود سازدی و میانی بجان من و بصورت من بستی
 تا چون بخود نگرم جز ترا نبینم و هر جا باشم و هر حال باشم تو با من باشی و جلدی تمام
 و کمال بر طرف شود امی سید توئی صاحب دو جهانی من توئی بهشت من روئی تست

واطاعت تو و درخ من چشم تست و دوری تو و دین من محبت است و کفر من فراموشی تو
 اگر مراد دوست داری هر من باشم و اگر مراد افسوس کنی کافر گردم امی سید پیش از آنکه
 صورت تو وجود کند تو بودی و بس چون معشوقی بی عاشقی وجود ندارد و معشوق
 را عاشق می باید خواستی مرا که عاشق تو ام موجود سازی و هنگامه معشوقی خود گردم ساز
 از خود عکسی وظلی و صورتی بر من انداختی و او را بنام من خواندی و آن عکس وظلی
 و صورت را که عین نسبت بحقیقت اگر چه غیر تست بقین به عاشقی ممتاز ساختی و در
 پرده او خود عاشق شدی و خود از خود لذت گرفتی و خود از خود در زندگشتی نیست
 رفر عاشقی و معشوقی امی سید صاحب آنرا گویند که با هم بود و با دیگری نبود چون
 تراز من هرگز جدا نمیست تو صاحب من باشی و بنده آنرا گویند که در بند دیگری
 نبود چون من نسبت احتیاج طلبه در بند تو ام و از احاطه ذات و صفات تو بیرون
 نیستم بنده تو باشم همه بنده تو اند که از احاطه تو خارج نیستند و ممکن نیست که از تو جدا
 شوند اگر چه باین اعتبار که همه با تو اند و من با تو ام دایم صاحبی ازین طوین نیز بصورت
 اما دوام در اندیشه ممکن نیست که معتبر همانست مگر در آخرت بعضی از بعضی اینجا
 مصاحب است که عاشق معشوق است و معشوق عاشق هر دو یکی است من با تو یکی ام
 و تو با من یکی خواهی این کو خواه تو دیگری در دنیا بعضی از بعضی را بیان اقل قلیل دانند
 و نادرست اینحال کسی است که دنیا و آخرت او را یکی است اینفنا حقیقی امی سید
 اطلاق وجودی شرف گشته است اللهم اذقنا اللهم اذقنا اللهم اذقنا
 امی سید صورت بشریت عجب رخواست تراز هر رنگی و بونی که تراز منی صورت از عالم اطلاق
 بشارت ما و خبر با عاشق مسکین میرساند از چشمهای تو گویم یا از ابروی تو یا از روی تو گویم
 یا از خوی تو گویم یا از لب تو گویم یا از تبسم تو گویم یا از خنده تو گویم یا از قامت تو گویم یا از
 تو گویم یا از اوب تو گویم یا از دانش تو گویم اینها جهت چیست اسرار غیبی انوار لایسی است

که در دیده عاشق هم در مجاز و هم در حقیقت هر جا بجاوه درگیر و برنگ و دیگر و بصورت
 و دیگر ظاهر و باهر است اما عاشقی که این اسرار و این انوار در یاد و مشاهد کن چو زین است
 و کجاست سوگند بنویسد که منم و پس امر و قطب دائره عشق جز یکی نیست امر و زوادی
 که گراست روزا زل و ابد است و همان قطب دائره عشق است دائره حسن است
 و نیز همان چه عشق است حسن است و حسن و عشق دو نام و یک ذات و یک حقیقت اند
 خواه ذات گویی خواه صفات خواه حسن گویی خواه عشق گویی جمع و فرق یکیست
 گاهی جمع بزبان فرق حرف زنده و گاهی فرق بزبان جمع اینها فرق است که بصورت
 جمع برآمده خود بنمود و تکلم است حاصل که توفی امی سید که با خود تکلم با امر حسن عشق
 می کنی امی معشوق و وجهانی من امی سید معشوق توفی و دیگری نیست امی سید
 من عابد تو ام و تو عابد منی من حامد تو ام و تو حامد منی سپاس و ستایش که ترا کنم خود را
 کرده باشم که تر جز در خود ندیم خودی و خدائی کیست از خود تا خدا چه فرق است و صده
 بصورت شش مرتبه ظهور نمود و بنور آن شش مرتبه پوشیده است در صورت کتابت
 که نمودی پیش نیست بضم بضم بیات آنچه گفتن است که بضم مگر تو بصورت من که توفی
 خود را که منم بیگونی عجب حالی و شگرف هفتی که هم دونی است و هم یکانگی هم بندگیست
 و هم خدائی انداخته سخن بسیار ستانه میر و دوازده نام محرم محفوظ باد و اگر نیک بنگری
 محرم کیست که جز تو دیگری موجود نیست توفی و پس ایجاد و نام است یکی نام ظاهر
 و دیگری نام پوشیده عاشق از اسرار برود و افسست اما در مرتبه اظهار و اعلام جز آن
 نام نام ظاهر و دیگر آن نتوان آنرا نیز جز عاشق ندانند که از آن گویم تو سیدانی در تو
 و تو خواهی دانست در من اما تو جز من نیست و من جز تو نه اگر چه حقیقت امر بر عکس
 است که من تو ام و تو من آه آه این بیگانگی و آشنائی بیگانگی سوخت و آشنائی آلودخت
 امی سید محبت دوستی که با من داری و بحق محبتی که با تو دارم که مقصود حقیقی را کاود است

و در صورت وجود بحثش در عالم امکان بوجوه آرد و از تو بقل بر آرد امی سید
یا هم آید از آن ذکر اسم را نام ظاهر ایجان جهان از زبان بنده خاص صاحب خود بشنوید
و بداند که اول آخرت و آخر مراد اول از سیر محکوس است یعنی از انبوه رفتن که ظاهر است
و مانند در اسم ظاهر است که شش بر تمام عالم گشته تجلی اول که وحدت است مفیض است
که سبب الابدی و حقیقت الحقائق این مفیض بفرودیه اولی افاضه کرد چنانچه شیخ اکبر
قطب لولایه محمدی الدین محمد بن علی العربی فرموده است مفاض تعینات است و کمال
در انسان کامل است که احاطه را تمام کردید بحقیقت تعین همان است و هم تعیناتی است
صورت اول و لهذا بصورت تعین نمودار گشت اصول اسما چهار است اول آخر و ظاهر و باطن
چهار را اجمال است در تفصیل او بر سه رانده تمام اینجا و تکمیل اینجا نمی بینی که ماشقان ورد
کرده اند و رسم ساخته اند زهی بزرگی اسم ظاهر که شمه از آن گفته شد اگر در اسم باطن گفته شود
عقلها و فهمها حیران شود و دفتر با باید که از آن اخبار توان کرد صورت عدد اسم ظاهر
اینست یکزار و سیصد و شصت و چهار امی سید مقصود است که در ظاهر است
هر که فهمید فهمید و هر که نفهمید هرگز نفهمید و عدم باطن گفته از اسم ظاهر است اگر چه در مراتب
زیاده است اما زیادتی و کمی اینجا با هم در یک پیرایه اند اگر گنجایش در وقت مینود
از اسم باطن نیز اندک نوشته می شد اما بقیه سید انم که فهم آن مینست
جز صاحب دو جهان را در پرده دیگری که دیگری نیست و در کار خود فرموده است
و اندک علم بحقیقت الحال شبی در خواب دیده شد خواصی در دریا فرو رفت بگوهری سید
که گمانه بود چون باور سید خود را عین آن گوهر یافت اینجا سهری چند تقریب نام مذکور
بیاد آمد نوشته می شود که در آن مجلس حقیقی مقبول با امی سید شخصی سالها در دریا
که لا تعین تا یک بود و اینجا اصلا چیزی نمی نمود مقام داشت یکبار شبی توری پیدا
کرد از آن دریا شش گمان چهارم و سه دریا سه روشن در نظر آمد یکی بعد از دیگری

بر ریای اول آمد و از و بدریای دوم داز و بدریای سوم و درین دریا مقام کرد
 و سالها در اینجا بود و کاری پیش گرفت که مناسب این مقام بود بناگاه این دریا با
 دیگر درهین دریا درآمدند ترتیب عکس و هم را درین دریا دید تا آنکه در ریای کوریا
 ظلمت بود نیز ظاهر شد و دران کم شد چنانچه پیش ازین بود چون مدتی برین حال گذشت
 یکبار حال دیگرش پیش آمد و آن اینست که سیکبار دیگر که اینهمه دریا با خشک شد
 و هیچ ازان دریا با نماند و عجب تر آنکه نه دریا نمودار بود نه خشکی و نه نور و ظلمت نه چیزیکه
 سوائی نور و ظلمت است بلکه هیچ نبود و این شخص هم نبود بعد ازان سالها خود را دید چه
 می بیند که خود عین دریا است و دریا همه نمودار است و بشمال او بعد ازان درین
 دریا بازان صاحب جمال و حسن نمودار شدند و هر زن صاحب حسنی می آمد و با این شخص
 مزاجی برآورد و در یک لمح ازان شخص و ازان زنان فرزندان نمود و تولد میکردند و در
 لمح چندین هزار فرزند از هر زن ازین زنان چندین هزار هزار در هر روز دریا بود و ندرتولد
 زن گرفت و از هر فرزندان دیگر و گاهی گاهی ازان تنگی شود که آن شخص با همه
 فرزندان و زنان فرزند و در خود سازد و باز از خود بیرون اندازد و این معامله است
 است قایم و حشر است ظاهری سید شخص بود اتفاقا از شهر روستا آمد
 رسوم ایشان اصلا بر رسوم شهری نمی ماند چنانچه در ایام شادی
 دی مثلا وقتیکه کسی بمرد شادی بسیار کنند و وقتیکه کسی
 انفا یا بدینند انفا کنند که در میان نیاید چندان سر اول را
 بر پا پیچید و در آن یک سجای دعا و شام گویند و
 سجای و شامها با یاس همه کار این است که معقول باشد خنده های
 بسیار بود سوداگری بسیار بود سوداگری ایشان
 را بر باد دهند یا در آن ان کنند که ما سوداگریم

و بان افتخار و ابتهاج گفتند و بجای خاموشی - بند و بجای حرف زدن
خاموش ماندند و غرضکه آن شخص چون با سنجار رسید و احوال و اوضاع آنها دید عجب حالی او را
پیش آمد و چاره ندید غیر از اینکه بشهر رجوع نماید چون خواست که رجوع کند آن مردم
بهجوم کردند که ما ترا مرشد و هادی خود میدانیم البته نمیگذاریم که آنجا بروی گفت
که ای چگونه بود که مراد دست داری و خلاف من کنیدی آنها گفتند که ما درین کار بی اختیاریم
هم تو صلاح کار و حال ما گوی آن شخص گفت بهتر آنست که مراد بسوزید و خاکستر را بخورد
پس چنان کردند چون بلین وصیت عمل کردند هم آن شخص بوطن خود که شهر بود رسید
و هم ایشان از اوضاع خراب خود خلاص شدند و صفتهای نیک در ایشان پیدا شد
بخصوص شخصی که خاکستر دل او خورده بود و بجای او خلیفه شد و همان حال
که او داشت در او هوید گشت و بی تکلف خود را همان شخص دید و بمقین دریافت
که وطن من شهرست و من در روستا غریب و مسافرم و از و سدی دیگران از آن
دیگری میبهرسید و همچنین میرود تا من رود بفهم اگر داناسه چینی امی سید
و امی محبوب جانی من این اسما از تست و اسما همه تویی بلکه این اسما چنین است
نه از تو چون صفت عشق ظهور نماید چندان حقائق و معانی ظاهر گردد
که بصد هزار جلد ننگهدار ما فرصت کو که اندک که از آن نوشته آید و عشق
مرتبه و حد تست و معشوق مرتبه و خوب و عاشق مرتبه امکان او معاشق
بمعشوق پیوند و بعد از آن معشوق بعشق یکی گردد و نه عاشق ماند و نه معشوق
بلکه عشق بود و بس که هم معشوق است و هم عاشق طریق سلوک اینست
بقدم جذب در آن رفته شود امی سید و امی طالب حق اگر میخواهی که
بحق برسی باید که دو چیز اختیار کنی یکی محبت بر شد و پیر خود و مرشد و
پیر نه آنست که با و رسم مریدی اختیار کند و گویند من مرید او شدم و او پیر منست

و در مردم این حرف است که اولاد آنند که محبوب است
 و محبت با او درست کند و او را در جهان وسیله در گاه حق سازند و دل را با او از
 کلی واقع شود و هر چه او گوید کند و بر خلاف او نزو و چون این معنی حاصل شود
 نسبت پیری و مریدی راست گردد و احتیاج بچیز دیگر نماند و دم آنکه همیشه
 بیاد خدا باشی و یاد خدا آنست که همیشه در دل این معنی داری که غیر خدا هیچ چیز نیست
 هر چه هست ظهور اوست بلکه عین خود اوست و نور اوست و چون این خیال
 همیشه در دل باشد رسیدت که بحق برسی و بایستی یاد هر چه فرموده است
 کند و از آن فرموده پرهیز نماید و انکار از میان بردارد و صفات ذمیه بصفار
 حمیده بدل کنی دوست کار من اینست غیر ازین همه هیچ

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر فراوان و منت بی پایان مر خداوند و جهان را که درین ایام مسرت و
 مینت انجام این مجموعه سائل ستمه ضروریه کار آمد حضرت صوفیه
 حسب اشارت سراپا خیر و بشارت حافظ محمد عبدالستار خان صاحب
 دام برج التجارت و مطبع فیض رسالت کهنه
 به تمام بنده عصیان متلی نماست علی
 تاریخ ۱۵ رمضان المبارک
 سنه ۱۳۰۰ هجری قمری



